

در ذکر آنچه در این نسخه در باب آنها گفتگو خواهد رفت:

- در باب مسافات سواحل جنوبی دریای خزر
 - در باب کوه‌های البرز و دماوند
 - در باب طبرستان و مازندران و گرگان قدیم.
 - در باب اصطلاحات ایرانیان در باب فرسنگ و بلوک و محال
 - در باب خیابانهای شاه عباسی که در جانب جنوب سواحل واقعند.
 - در باب دفاین عمارات قدیمه.
 - در باب آب و هوا
 - در باب تاریخ قدیم طبرستان از اتفاقات و وقایع تا ۱۶۶۱ عیسوی.
- در سواحل جنوبی دریای خزر سه ولایت شمالی ایران واقع است که استرآباد و مازندران و گیلان است و هر سه را بدیگدیگر پیوستگی است.
- شهر بزرگ و حاکم‌نشین استرآباد که هم به این نام است، در جنوب شرقی دریای خزر است و از مازندران بارفروش است که در جانب جنوب سواحل و از گیلان رشت که در جانب جنوب غربی است. مسافت میانه شهرهای استرآباد از طرف شرقی و شهرهای رشت از طرف غربی چنانچه اهالی آنجا خود تعیین نموده‌اند، به فرسخ ازین قرار است:
- از شهر استرآباد تا جرکلباد که سرحد مازندران است ۱۰ فرسخ
از جرکلباد تا اشرف ۳ فرسخ

از اشرف تا ساری

از ساری تا بارفروش

از بارفروش تا رشت

از رشت تا لاهیجان

از لاهیجان تا سفید تمیشه

از سفید تمیشه تا جر کلباد

از جر کلباد تا استرآباد

۸ فرسخ

۷ فرسخ

۷۷ فرسخ

۷ فرسخ

۹ فرسخ

۵۱ فرسخ

۷۷ فرسخ

در فصل خوش و هوای خوش از استرآباد تا رشت دو هفته راه

است و از دهنه بندر انزلی تا خلیج استرآباد با کشتی آتشی^{۱۵} از ۳۲

تا ۴۰ ساعت.

در تمامی سواحل دریای خزر کشیده است سلسله‌های کوه البرز

که حدود جنوبی ایران را از جانب دریا معین می‌نماید و این کوه‌ها

همانا رشته‌های کوه‌های قفقازیه و تالش است و در همه کنار دریا به

خط راست ممتد است، جز آنکه در مازندران، آنجا که بارفروش

است، اندک انحراف پیدا می‌نماید. و این کوه‌ها در نزدیک دماوند

از شهر مشهدس بقدر ۵۰ ورس^{۱۶} دور می‌گردد و در حدود گیلان

و مازندران و استرآباد ۱۰ یا ۱۵ ورس از دریا دورترند.

تزدیک استرآباد و بیابان ترکمانان کوه‌های البرز میل به جانب

جنوب رو به مشهد خراسان می‌نمایند. ارتفاع کوه البرز از کنار دریا

از ۷ تا ۸ هزار فوت^{۱۷} است. کوه‌های برف‌دار که در استرآباد و

شاهرود و بسطام است: شاه کوه و ساوراست و در مازندران: دماوند،

و در گیلان: درفک. این کوه‌ها در میان دریای خزر پدیدارند.

خصوصاً دماوند که در ۲۶۰ ورس نمودار می‌شود. در نزد اهالی آنجا

هر یک از این کوه‌ها را افسانه‌هاست. و در باب دماوند که بلندتر از

۱۵- کشتی آتشی = کشتی بخار.

۱۶- ورس (در متن ورست هم آمده است). واحد مسافت معادل ۳۵۰۰ متر

یا ۱٫۰۶ متر.

۱۷ فوت واحد طول در انگلستان. و آن معادل است با ۳۰۴۸ متر و

برابر است با ۱۱۲ اینچ.

آنهاست، افسانه‌های عجیبه. چون این کوه دماوند را در نظر ایرانیان
وقعی و در نزد مازندرانیان بالطبع شکوهی است، افسانه‌های آنرا
اینجا خواهیم نمود:

کوه دماوند واقع است در میانه سواحل دریای خزر و
مازندران. و استرآباد، در طرف شرقی آن و رشت در غربی آن است
چنانچه آن^{۱۸} حدوسط واقع شده و دوری آن از کناره دریا ۴۰ تا
۵۰ ورس است. از کهن تواریخ ایرانیان چنان برمی‌آید که کوه
دماوند بزرگ نقطه وقایع و اتفاقات عمده بوده، چنانچه حکایات
کیومرث و فریدون و ضحاک و جمشید و منوچهر و سلم و تور و
رستم زال بیشتر در آنجا بوده و تفصیل حالات اینان در شاهنامه یاد
شده.

چون مازندرانیان ازین دلاوران و نامداران پیشین سخن رانند
به میل بسیار نشان دهند جایگاه فتوحات آنان را و چنان پندارند که
ضحاک ستمکار در غاری که در آن فریدون جای داشته در بند است
و نگاهبانان آن با پتک‌های سنگین سندان‌ها را همی کوبند و آوازه
آن پتک‌ها هنوز به کوه می‌پیچد و شراره [ای] که پاره‌ای هنگام
از غارهای آنجا نمودار می‌گردد، برق چشم ضحاک دانند. و دود و
بخاری که پاره [ای] هنگام از آنجا سر می‌کشد نفس او و آوایی که
از آنجا برمی‌آید آواز ناله آن است.

گویند پیش از آنی که ضحاک به این بند گرفتار شود، نزدیکی
کوه دماوند، کوهی است، در آنجا می‌زیسته. اکنون هم اثر آبادی
آنجا پیداست و ویرانه‌است که آنجا را تقاره‌خانه او دانند. ایرانیان
چون کوه دماوند را جایگاه دیوان و ددان و پناهگاه غولان شمر دندی،
از آن روی آن را دیوبند نامیدند. یعنی در آن دیوانند. پس دماوند
شد.

نیز داستان دیگر دارند که چون فریدون ضحاک را در بند کرد،

طباخ او را که ارمائیل نام داشت فرمان کشتن داد. چه او به فرمان پادشاه خود مردم را کشته، مگر سر آنان را به مارانی که از دوش شاه سر برکشیده بودند می‌دادی. آن طباخ اثبات نمود که پاره [ای] جوانان را که به او می‌دادند که بکشد، سر از فرمان پادشاه پیچیده، آنان را رها ساختی. پس فریدون را بر جان وی رحمت آمد و بخشود. پس فرمان داد که برای وی خوردنی سازد که در آن گوشت و حبوبات نبود، ساخته آورد. و از دنبه بود. فریدون گفت دنبه و نادانی یعنی دنبه پیدا کرده [ای]. آن کوه را به این نام نامیدند. و رفته رفته دماوند کردند.

نیز افسانه‌های دیگری گویند و باور نمایند. از آنجمله گویند در آن کوه دو چاه است در یکی از آن یزید با مرغی تیز پرواز است که در هر نیمسالی او را از فرق تا قدم خورده، باز اندام وی درست شود، و مرغ آغاز خوردن نماید و قرن‌هاست که هم بدینسان است و خواهد بود. و در چاه دیگر آبی است صافی از برف‌های آن کوه، که گذاخته شده و آبشخور تمام حشرات الارض است و دیگر چاه‌ها در حوالی آن است، به شمار ۱۶۶۶.

مورخین اسلام بر آنند که ارتفاع کوه دماوند از ۵ تا ۵ فرسخ است و فرا شدن بر آن را نه ساعت زمان لازم دانند و دوره اوسی فرسخ و گردیدن آن را ۳۵ ساعت باید. و نیز بر آنند که از بالای آن کوه تا به مسافت صد فرسخ راه شهرها و بیابان‌ها را توان دید. هم بر آنند که کشتی نوح بدانجا فرود آید. از قراری که مورخین فرنگستان نوشته‌اند، چنان برمی‌آید که کوه دماوند آتش‌فشان است. دود آن گاه گاه بلند می‌گردد. نزدیک به هفتاد چشمه آتش‌فشان دارد. و معدن گوگرد و زغال سنگی و دیگر معادن در آن کوه بسیار است. چون بود از آن برخیزد، گوگردی احداث شود زرد گونه و طلالرنگ. در هر هفته اهالی آنجا گرد کرده، به اطراف بلاد ایران برند و گویند آب چشمه‌های گوگرد آنجا به پایه [ای] گرم است که تیخ مرغ در آن توان پخت. و هر ساله برای چاره و مداوا اهالی ایران بدانجاها

روند. این چشمه‌ها می‌جوشند در پهلوی همان کوه بلند به ارتفاع ۱۲۶۸ فوت از کناره دریا و در اطراف این کوه‌ها معادن سرمه و مرثک^{۱۹} و زاج یافت می‌گردد. و کوهی که آن را همیشه برف است، به شکل گنبد استه ولی همگی آنرا برف فرا نگرفته، خال‌ها و پیس‌های خشکی در آن است و بادی که از قلل آن کوه می‌وزد به پایه [ای] سرد است که در دم آن زیستن نتوان. در بالای آن کوه نباتات نرویند و جانوران نمائند آثار زیست در آنجا نبود. نخستین کسی که به عزم سیاحت به بالای کوه دماوند رفته کبریت نساوی بوده پس از آن الیوی فرانسوی در ۱۷۹۸. ولی بدقله آن رسیدن نتوانست. مریر فرانسوی نوشته که در شش ساعتی از شهر دماوند مردابی دیدم از شدت سرما یخ بسته، گردش دوره آن را نیم ساعت زمان بایستی، از قرار گفتار اهالی آن کوه پایه‌ها وقتی که آب آن مرداب چند فوتی کم شود، آب چشمه‌های اطراف آنجا همگی کم می‌گردد.

در ۱۸۳۷ تاسن در ماه سپتمبر با چهارتن راهنما به بالا برآمد ولی تفصیل چنانچه شاید در باب سیاحت خود نوشته و او به چهار روز از اسك به بالا رفت يك روزه به آب گرم رسید و فایده از او نوشته، روز دوم دو ساعت راه رفته بارندگی گرفت به مفارهای شدند، روز سیم رسیدند به جایی که برف پوشیده بود. دو تن از آنان تاسن را گذاشته خود به بالا برآمدند و سیمین با تاسن رفته و بسیار شکایت از درد سر و طپش دل می‌نمود، و نزدیک به غروب آفتاب نزدیک به تیغه کوه گردیده، در طرف شرقی آنجا غاری بوده، شب را در آن غار بسر برده، از قراری که مساحت کرده، مسافت آن را ۱۹۴۰۰ فوت یافته که ۶۳۰۰ متر است. گوید غار بسیار گرم بود. ولی چون بدان

۱۹- مرثک: مرث مرثار سنگ (بحرالجمهر) لغتنامه دهخدا.

مردار سنگ به صورت ورقه‌های کم ضخامت نارنجی یا قرمز متبلور می‌گردد. مردار سنگ در نقاشی به عنوان یکی از خشک کننده‌های رنگ‌های روغنی مصرف می‌شود و همچنین در پزشکی جهت شستشو و ضد عفونی وسایل پزشکی در ترکیب برخی صابون‌های طبی مصرف می‌کنند و نیز در برخی صنایع از جمله کوزه‌گری جهت تهیه لعاب‌ریزی کوزه‌ها مورد استعمال دارند.

سوراخ‌ها که در آن غار بود، دست می‌بردیم، دست را می‌سوزانید، به محض ورود در آن برف‌ها و یخ‌ها که در لباس ما بود، گداخته شد و شب را در میان خاکسترهای آن غار به سر بردیم. دود و گرد بدبو آنجا پیچیده، چون صبح بیرون آمدیم، باز لباس‌ها تر شده و یخ بسته، سرما به شدت از بخار گوگرد دود می‌کرد. همچنین گشود زیاد بر چهار روز در آنجا توقف ممکن بود، ولی از بی‌آذوقه‌گی نتوانستیم. بهتر آن بود که در شب مهتاب روند تا از صدمه بخار آنجا ایمن باشند.

در ۱۸۵۲ در ماه آغوست چارته مهندس استریا^{۲۰} که در ایران خدمت می‌کرد، باز بالای کوه دماوند رفته، بدین عزم که ارتفاع آن بداند. موانع نگذاشت. چارته از جنوبی شرقی به بالای کوه برآمد. به همان گونه که سیاح ایرانی حمدالله مستوفی قزوینی نوشته او نیز نوشته که سرما به پایه [ای] بود که حرکت دست و پا ممکن نبود، کسانی که به همراهی وی بودند، رفتند تنی چند ناآشنا آمده وی را سرازیر غلطانیدند که شاید بمیرد. به لطایف‌الحیل و رشوت از دست آنان جان بدر برد.

گویند چون چارته به بالای آنجا برآمد، بیدق شیروخورشید ایرانی را برپا کرد. ولی باد انداخت. هم در این نزدیکی کسی که به بالای آن کوه برآمد، موسیو نیکولا است، که در ۱۸۶۰ در ۲۳ ماه ژوئیه از اسک روانه آنجا شد. در اثنای راه آواز مهبیبی شنید و در چهارقدمی او پارچه [ای] از کوه شکسته گردید. راه پنج ساعتی که موسیو نیکولا به بالا برآمد، ۵۵۴۰ متر از کنار دریا ارتفاع داشت. سختی درد سر و بسیاری تنگی نفس و سستی بدن او را بر آن داشت که اندکی زیست نماید. اینجا که ایستاده بود گوید که افق به بخار غلیظ پوشیده گردید، راهی که بدان راه بالا می‌شد، از میان سنگهای کوه بود که از یخ پوشیده شده بود. خواست بالاتر رود ایرانیانی

که به‌راهی وی بودند به اصرار او را برگردانیده، گفتند تا اکنون هیچ سیاحی ازینجای بالاتر نرفته و ما نیز نخواهیم آمد. پس موسیو نیکولا به آب گرم بازگردید و در عرض راه پارچه‌های گوگرد و هسته دانه زیتون یافت، همانا بادهای سخت آنها [را] بدانجای آورده، از قراری که موسیو نیکولا تحریر کرده، بلندی آن ۶۶۳۶ متر است. در ۱۸۶۰، مینوتلی، ایلچی پروس^{۲۱} مناصب خود بادکتر پروکش به منتهای بلندی کوه دماوند برآمده، ولی نوشته‌های ایشان دیده نشده است. همین قدر پروکش می‌گوید که ارتفاع آن از ۱۹ تا ۲۰ هزار فوت است. از قراری که اولسکی و مکیشف سیاحان روس در ۱۸۶۱ از دوطرف رفته و نوشته‌اند و بدستیاری نجوم و هندسه یافته‌اند، چنانچه در آشوراده و در تجن یقین نموده‌اند، ۱۸۵۴۹ فوت روسی بعلاوه دو عشر فوت است. موضعی که میانه کوه البرز و سواحل دریای خزر افتاده، طبرستان و مازندران گویند. اگرچه از نامیده شدن آنها به این نام ما را چنانچه شاید اطلاعی نی، ولی آنچه از اهالی آنجا شنیده‌ایم و در کتب اسلامیین یافته‌ایم در اینجا خواهیم نمود.

عقیده اهل طبرستان در این باب این است که گویند یکی از پادشاهان ایران خواست که مردمان بدنهاد و فتنه‌جوی را از مملکت خود بیرون نماید، کس فرستاد پژوهش نمایند و جائی جویند که آبادی در آنجای نبود، پس از جستجوی بسیار میانه کوه البرز و کناره دریای خزر جنگلزاری بدانگونه یافتند و آنان را بدانجای راندند. پس از چند گاهی پادشاه با خود اندیشید که حالت ایشان بازجوید. کس فرستاد پژوهش حالت آنان نمودند، آنان تیرها خواستند که درختان آنجا را از پای درآرند و برای خویش جایگاه سازند. و آنجا به تبرزان نامیده گردید. و رفته رفته طبرستان شد. آنچه در جغرافیای یاقوتی است و به اوهام نزدیک‌تر است، این نام

بدین سبب است که اهالی آنجا از خانه بیرون نیامدند جز آنکه تبری یا خود بردارند. به زعم پاره [ای] اهالی آنجا طبرستان و مازندران جائی را گویند که بیشه زار و جنگلستان باشد و در آن دیوان و بدان باشند. و این جایگاه نیز سخت چنین بوده، پهلوانان و نامداران ایران پس از آن که دیوان و غولان را از آنجا رانندند زردشتیان آنجا ماوا ساختند.

یونانیان نیز برآتند و از حالت طبرستان بی آگاهی نبوده اند. آنجا را برای آنکه جنگلزار بوده تا پوریه نامیدندی. از قراری که استوارت که مردی دانشمند بوده گوید آنجا طوایف صروی و بتوری جای داشتند از آنروی به این نام مشهور گردید.

ظهیرالدین گوید تهر به زبان اهل طبرستان کوه را گویند. نخستین قلعه نیز که در آنجا بنا شد قلعه [ای] بود که منوچهر ساخت. تبرک نامید. بدین نام تلی بسیار بلند نیز نزدیک ری بوده، گوید این قلعه در نزدیکی بیشه همیشه است. کجا که منوچهر از پیش افراسیاب بازپس نشست و بدانجا پناه برد.

در باب نام مازندران گویند در حدود طبرستان دیواری بود که او را ماز نامیدندی و از آنجا تا کناره دریای خزر را اندرون ماز با ماز اندرون گفتندی، که هر دو بیک معنی است. ظهیرالدین گوید خود این دیوار را مازیار آتش پرست ساخت و از سرحد گیلان تا جاجرم کشیده بود. و دروازه ها داشت که بی دستوری کسی از آنها درون نیامدی. نیز گویند یکی از کوه های نزدیکی آمل را که خوش نام است، در نزدیکی کوهی است نسل نام، اهالی آنجا دامنه آن را ماز گویند. چه ماز انجیر را گویند که زنبور عسل در آن عسل نهد. و در آنجا بسیار است. ازین روی آن جایگاه به مازندران نامیده شد. در باب نام گیلان الیاری گوید گیلان حال همان گرگان قدیم است و گفتار او مطابق است به گفتار کوبیت کورسی مورخ یونانی و نام گرگان منسوب است به نام راهی که در پیلرود است و در نزدیکی آنجا پلی است که در زمان اسکندر رومی، یونانیان خراب ساخته اند

و در بلندی کوه سفیدرود قلعه خرابی دیده شده که نیز از همان عهد است.

چنان دانسته می شود که گرگان پیشین استرآباد و مازندران و گیلان و بیشتری از خراسان و قسمتی از قومس^{۲۲} و دهستان و صحرای ترکمانان را می گفته اند که سمت شرقی دریای خزر است، و اکنون منقسم گردیده. از قراری که کومس در عادت و رسم پیشینان آنجا می گوید، دانسته می شود که بلندی ها و تل هائی که در عرض راه قراچه تا فرح آباد است، مزارستان پادشاهان قدیم گرگان است. چنانچه حاکم آنجا محمد ناصر خان وقتی حکم کرد تورنگ - تپه را شکافتند در آنجا کاسه ها و آلات زرین و کارد و استخوان آدمی نیز یافتند.

از کوه البرز چشمه های بسیار جاری است. و آب های هم داخل دریای خزر می گردد. اهالی آنجا گویند به شماره روزهای سال از کوه البرز جوی ها داخل دریای خزر می گردد. و از صحرای تراکمه تا آستارا، ۱۳۶۲ رودخانه و نهر به دریا می پیوندند. بزرگترین رودخانه ها در مازندران تیجن و نیکا و تلارد بابل و فری کنار و هراز است. و در گیلان سفیدرود ولی در استرآباد رودخانه بزرگ و مشهور نیست. در سفیدرود طراده راندن نتوان، چه آب آن در هر جای یکسان نبود، بخصوص در آنجای ها که به دریا می پیوندند، آب بسیار کم عمق است.

از رودخانه های دیگر به جز در فصل بهار، همه اوقات نتوان گذر کرد. و چندان دشوار نیست. در موسم جوشیدن آب ها، رودخانه های بزرگ طغیان نموده، آب آنها به اطراف پراکنده می گردد. و بیشتر اوقات خرابی ها نیز می رسانند. سیاحت سواحل جنوبی دریای خزر برای رودخانه های کوچک دشوار است، چه آنها را پلی و گذری نیست چون کناره آنها جنگلستان و درختزار است. در پاره [آی]

۲۲- این کلمه به صورت «کوس» هم آمده است.

جای‌ها چنددان این درختان و علف‌ها سر به هم داده است که مانع از عبور است. بسا باشد که اسباب عبور نیز گردند.

بهترین اوقات از برای سیاحت ما در آن اطراف مه ماه، ژوان ماه، سپتمبر ماه، اوکتمبر ماه، نومبر ماه است و دیگر ماه‌ها برای بارندگی که بسا باشد دوهفته کشد و برای گرما دشوار است. بلکه در فصول مخالفه راه‌ها نیز تغییر پذیرند.

برای مسافت و ابعاد اهالی آنجا را دو اصطلاح است: فرسنگ سنگین و فرسنگ سبک، و این اصطلاح بسته به خشکی و گلزاری راه است. پاره [ای] فرسنگ آنها به مسافت پنج ورست و پاره [ای] هفت ورست است. بجز لفظ فرسنگ اصطلاحی مگر نزدیک است یا دور نیست، ندارند.

چون شاه عباس صفوی را منظور، آسانی رفت و آمد و عبور مریم بوده، در هر جا از سواحل دریا خیابان‌ها ساخته، یکی از آنها از آذربایجان ابتدا شده و می‌گذرد از گسگر و انزلی و بارفروش و استرآباد تا گرگان. و شعبه دیگر از کوه به شاهرود و بسطام تا به مشهدسر. و شعبه دیگر از راه‌های کوه‌های البرز برده شده تا علی‌آباد و خرم‌آباد. و این خیابانها را بسیار نیکو ساخته بود و در هر سر دو فرسخ جایگاهی برای آیندگان و روندگان بوده، ولی پس از آن به مرور و دهور چون آن راهها را مرمتی و عمارتی نشده، اکنون به پایه [ای] خراب است، که رفتن از آن راهها جای نیم و ترس است. نه همین خیابانها ویران است و بس، بلکه بناهای بزرگ او از عمارات عالیه و کاروانسراهای رفیع و پل‌ها و رباطها از بی‌مبالاتی ایرانیان یکسر خراب و ویران و عبرة للناظرین گردیده که هر سیاحی را لازم است که به چشم بصیرت به فکر و تأمل در آنها نگردد و عبرت برد. عمارات عالیه که بی‌نظیر بوده‌اند، اکنون مسکن کاروانیان و شبانه جایگاه رهبانان و چوپانان است. خانه و سرائی که سزاوارنشین مردمان بزرگ و لایق پذیرائی شاهان بوده، اینک طویله خران و گاوان ساخته چارپاداران در آن اسب و استر می‌بندند، آلات و

ابوات چوبی آنها را از قبیل پنجره و در که برای نگاهداری یا زینت بوده کهنه سوزانیده‌اند و در کار کندن و سوزاندن چه، بسیار بناهای عالیه که بجز پاره‌سنگ و خشت آنها اثری برجای نمانده. چون هر یک از آن بناها مبنی بر داستانی و افسانه‌ایست، گمان اهالی آنجا آن است که خزینه و دفینه در آنجاست. از آن روی به این طمع خام تمام را سرنگون و ویران ساخته، چاه‌ها در آنها کنده‌اند. شاید گنج‌های آن بازجویند. گمان اهالی آن ولایت آن است که پادشاهان پیشین برای نگاهداری گنج‌های خود نقود بسیار به دست دستوران و وزرا سپردندی، آنها به اطراف ولایات برده، پنهان نمودندی هر یک از شاه و وزیر را کتابی بودی که جای آن نهاده در آن درج بودی، یکی را کتاب شاه و دیگری را کتاب وزرا نامیدندی، ولی کتاب وزرا اطمینان بیش از کتاب شاه بودی. اکنون این کتاب‌ها نایاب و کس را از آنها آگاهی نه، اما بسا شده که از کاوش و پژوهش نهاده‌های^{۳۳} سنگین و گراف بدست آورده‌اند. گویند کسانی که دفاین بازجویند، بیشتر درویشان و قلندران که بدستگیری ادعیه و عزایم همیشه بهانه زیارت بقاع و آستانه‌ها شمع‌ها روشن نمایند و کتابها دارند که در زیر شمع‌دان گذارند اگر شمع‌دان بجنبش درآید احتمال بودن دفینه در آنجا هست و گرنه به جای دیگر نقل نمایند. و از این کار همیشه بازنشینند.

سیاحانی که سواحل جنوبی دریای خزر را گردش نموده‌اند، از روی قیاس و تجربه گویند: که هوای آنجا با هوای هند یکسان است. حاصلی که از هند برمی‌خیزد، ازینجا به عمل می‌آید، چون پنبه و نی‌شکر و برنج و جانوران، چون ببر و پلنگ و گوسفندان. گویند در زمان پیشین فیل نیز در مازندران یافت می‌شده، بلکه مردان آنجا را چنانچه عادت هندوان است، عادت آن بود که پاره [ای] چیزها را به چوب‌ها انداخته ازینسوی به آنسوی بردندی،

۳۳- متن: نهادهای می‌باشد، که قیاسی تصحیح شد.

و این روش جز در مازندران و هند و در ممالک عثمانیه دیده نگردیده. آنچه را ما در ناربستانها و گرمخانهها به تدابیر عملیه پرورش می‌دهیم، هوای آنجا بی این تدبیرات می‌پرورد. برف بسیار کم است، که جز در کوهستانها درجائی ندارد^{۲۴} و اگر بارد، بماند. درختان آنجا را از سرما خزان نبود، جز آنکه در سرمای سخت اندکی پژمرده گردند و در ماه ژانویه باز سر سبز و شاداب شوند.

از میوه‌ها نارنج و لیمو و پرتقال^{۲۵} و دیگر مرکبات آنجا فراوان است ولی از جانب رعایا و دهاقین اهمی به آبادی و نگاهداری باغها و زراعت گاهها نمی‌رود. ولایتی به این آبادی را پیوسته ویران دارند. چنانچه دیده می‌شد، بیشتر از اوقات برای نزدیک ساحن راهها کاروانیان از میان باغها و زراعت اشجار و سبزه‌ها را پایمال و لگدکوب کرده، می‌گذاشتند و می‌گذشتند. اگر احیاناً از ایشان پژوهش می‌شد که چرا چنین می‌کنید، پاسخ آنها این بود که عیب ندارد.

اگرچه طبیعت در آبادی و عمارت این ولایت از حیثیت اشجار و اثمار و فواکه و گیاهها به هیچ روی فرو گذاشت نموده، ولی هوای آنجا بسیار ناسازگار و ناهلایم دیده شد، چه در دسامبر ماه و ژانویه ماه بادهائی که از جانب شمال برخیزد، کوه البرز مانع عبور و سد وزیدن آنهاست و سبب باریدن بارانهای سخت و طوفانهای عظیم می‌شود که برای بندر انزلی و مشهدس بسیار باعث خرابی و ویرانی است.

در فوریه ماه که برفها آغاز گداختن نمایند به سبب کثافت آن ولایات از آبهای که در گودالها و چالهها جمع شود، بخاری متعاعد شود به طریق میغ پیوسته در اطراف آنجا پیچیده، موجب تب و لرز و ناخوشی‌های هوائی دیگر می‌گردد.

۲۴- متن: بیارد.

۲۵- متن: پرتقال.

با وجود آنکه شعرا و مدح‌سرایان ایران مازندران را به خوش هوائی و شادابی گیاهها و خرمن و سبزی درختان و فراوانی مرغان و عندهلیان و دیگر اوصافها می‌ستایند که همیشه هوای آنجا به اعتدال درختان و گیاهها را پرورش می‌نماید، ولی چنانچه دیده شد، نه تنها همان سیاحان و غربا و خارجه مبتلا به تب و لرز انجاستند، بلکه ساکنان و اهالی آنجا را کم است کسی که تب و لرز ننماید.

سواحل دریای خزر عمده مواضع تجارت روسیه است. چه از آنجا راهای نزدیک به خبوه و هندوستان گشاد است. از قسراوی که هانوی^{۲۶} ذکر می‌نماید راه آشنائی روس با صفحات شمالی ایران در ۱۵۵۶ بازگردید، و آن وقتی بود که اولین کشتی بادی در اطراف دریای خزر نمایان گردید. ولی عمل تجارت در آن زمان پایدار نشد. چه آن هنگام گیلان و مازندران به تصرف عثمانلو بود و آنان را عادت چنان بود که از فرنگیان دوری گزیدندی و اجتناب نمودندی. بلکه تجارت منحصر بود به قفقازستان که عبارت از شروانات و شکی و شماخی باشد. و بازرگانان آنجا هم نه روسیه بلکه انگلیسها بودند. در زمان سلطنت پتر کبیر اگر چه این سواحل در دست روسیه بود، ولی تجارت روسیه در آنجا نبودند و از حالات آنجا آگاهی نداشتند به جز آنکه ژان التون^{۲۷} انگلیسی که در خدمت روس بود،

۲۶- متن: هانوی: یکی از بازرگانان مشهور انگلیسی است که به ایران سفر کرده و با صفحات شمال ایران آشنایی کلی داشته.

۲۷- جان التون در خدمت پتر کبیر بود. راه ولگا و خزر را پیوقید (۱۷۳۹) و مسافرتی به رشت کرد. در غیاب نادر فرهادن مساعدی از رضاقلی میرزای افشار برای شرکت مسکوی گرفت در این زمان پایتخت ایران در مشهد بود و التون خیال داشت که خود را به نواحی شمالی ایران که از کارخانههای انگلیس که در بندر عباس و اصفهان دور بود برساند. با اجازه وی دولت روسیه دو کشتی در قسازان ساخت (۱۷۴۲) و برای تجارت به رشت رفت و آمد می‌کرد، اما با روسیه اختلاف پیدا کرد و به نادر اظهار اطاعت نمود. در جنگهای گرجستان که نادر در صدد تهیه ناوگانی در دریای خزر برآمد التون او را یاری نمود و در لنگرود کشتی ساخت و پس از شرکت مسکوی ج. هانوی را اعزام نمود. ولی در سال ۱۷۴۶ روسها تجارت بریتانیا را در دریای خزر ممنوع کردند.

به عزم تجارت به جانب ایران آمده، آغاز تجارت نهاد و سبب دوستی روس و ایران گردید. ولی آشوب و فساد داخله و خارجه با این بسطت آبادی طبیعت در آنجا چنانچه اکنون هم باقیست مانع ازین بود که تجارت را رونقی و بسطتی بکار آید که موجب آبادی و عمارت آن ولایات گردد و اکنون هم از بی موالاتی و بی مبالائی ایرانیان راه تجارت چنانچه شاید و باید باز نیست که ولایت آباد و معمور گردد.

آغاز رونق این اندک تجارتي که اکنون در کار است، از روزی است که کاکاريف و تورناو در شاهرود و بسطام و استرآبادخانه‌های تجارتي بنا نهادند.

مورخین مشرقی در تواریخ خود طوایفی از ملوک را ذکر می‌نمایند که در اقسام نواحی طبرستان فرمانروائی کرده‌اند ولی از بی پریشان و بی‌قاعده نوشته‌اند، زمان سلطنت و حالت و مدت و کیفیات وقایع هیچ پادشاهی را معلوم نتوان کرد، چه بزرگ مانع بدنهادن تاریخ سنه و سال است که به هیچ روی معلوم نیست که این تاریخ سنه در عهد کدام يك از ملوک است. بسا هست که واقعه‌ای را نگاشته و نوشته‌اند در کدام سنه و در عهد کدام پادشاه اتفاق افتاده، از نیروی تحقیق این مطالب بسیار دشوار است و من با آنهمه زحمات ورنج‌ها که بردم و با آن همه کوشش‌ها که کردم یقین دارم که چنانچه شاید و چنانچه خواهش من است نتیجه نخواهد بخشید. و گماینی در کتب روسی نیز تحقیق این مطالب نشده بود. همین قدر هست که این رساله معاون و یاور خوبی خواهد بود از برای کسانی که در باب آن ولایات نسخه‌ای نگاشتن خواهند.

اکنون از حالت قدیمه تا زمان سلاطین صفویه در اینجا چنانچه دانسته و فهمیده‌ام، خواهی نگاشت.

طبرستان قدیم مشتمل بوده بر این ولایات:

۱- بسطام ۲- دامغان ۳- سمنان ۴- فیروزکوه ۵- خرقان
که همه داخل طبرستان می‌بوده‌اند.

مازندران مشتمل بود به ۷ بلوک:

۱- جرجستان ۲- مروستان ۳- استرآباد ۴- آمل ۵- رستم‌دار
و دهستان ۶- رعد^{۲۸} ۷- سیارستان^{۲۹}.
از اینجا دانسته می‌شود که طبرستان و مازندران سواحل جنوبی دریای خزر و پاره‌ای از اطراف شرقی و غربی آن تا سرحد خراسان را دارا بوده‌اند.

در این صفحات این شهرها بوده‌اند:

- گرگان که در جنوبی و شرقی دریای خزر بوده.
- استرآباد، ساری، مامطیر که در اواخر به بارفروش نامیده گردید.

- پازوار که اکنون دیهی است در کنار رود بابل.

- کوسان، دابو، شیرگا، لغور، رستم‌دار که در قدیم نخستین شهر طبرستان بود، اکنون به همین نام دیهی است.

- فیروزکوه، آمل که پایتخت طبرستان است.

- رویان، کلارستاک^{۳۰}، نور، کجور، تمیشه، تنکابن، شالوس یا چالوس، گیلان یا جیلان با شهرهائی که در او بود، مانند: لشت‌نشا- لاهیجان- لنگرود- رودسر- رودبار.

همچنین همه بلوک، همه شهرها که در طبرستان بوده به هر نامی که در قدیم می‌نامیده‌اند، اکنون نیز به همان نام نامیده می‌شوند.

گویند چون اسکندر رومی ولایات ایران را در زیر نگین آورد به سرداران خود بخش نمود و ملوک الطوایف آغاز نهاد به طبرستان یکی از کیانیان را روانه داشت.

مورخین شرقی گویند که ساسانیان به طبرستان کسانی فرستادندی که سپهبد نامیدندی و این سپهبدان از آن روی که این ولایات از ایران برکنار افتاده، حکمرانی خود را مانند پادشاهی دانشمندی و

۲۸- رعد: در کتابهای جغرافیای مربوط به این نواحی هیچ نشانی یافت نشد.

۲۹- سیارستان، سیارستاق نیز ضبط شده است.

۳۰- کلارستاک، کلارستاق نیز ضبط شده است.

به ایرانیان بجز اندکی باج و خراج ندادندی. یکی از مورخین در باب حنف شاه که معاصر اردشیر بابکان بود و درباب کیوس که در ۹۲ پیش از هجری بود، نوشته که این کیوس همان است که اولاد و احفاد حنف شاه را یکسر به قتل رسانید و خود در سال هفتم حکمرانی خود در جنگ با برادر خود انوشیروان کشته گردید. و انوشیروان، قارن بن سوخرا را به حکمرانی آنجا روانه داشت.

در مدت ۱۱۰ سال در طبرستان پنج تن پادشاهی نمودند. و آغاز، نوبت پادشاهی کسانی که به ردیف و توالی در طبرستان پادشاهی کردند، ظاهر آن است که باید پس از همین روزگار شمرده زمانی را که تازیان در طبرستان پدیدار گردیدند باید دانست که تازیان در طبرستان در زمان خلافت عمر داخل گردیدند، پس از گرفتن ری و دامغان و بسطام و تمامی ولایات دامنه کوه البرز اردوی خود را در گرگان نهاده از آنجا سپاه روانه آمل داشته، در نزدیکی آنجا در دشتی مالکه دشت نام فرود آمدند. و [یکی را به] سرکردگی برگزیدند «باو» که در ۴۵ = ۳۱۶۶۵ در یکی از پرستشگاههای آتش پرستان بود و او بیرون آمده تازیان را از طبرستان بیرون دوانید و خود این باو از تژاد یکی از پادشاهان بزرگ است که در طبرستان حکمرانی کرده‌اند. و اینان به چهار فرقه بخش گردیده‌اند:

الف: آل باوند که از تژاد کیوس پسر شاپورند و در طبرستان پادشاهی کردند از ۴۵ هجری برابر با ۶۶۵ میلادی تا ۳۹۷ هجری برابر با ۱۰۰۶ میلادی یا تا ۴۹۹ هجری برابر با ۷۵۷ میلادی.

۳۱- مخفی نهاد که علامت = که مساوی ناهیده می‌گردد، همان علامتی است که مطابق کرده می‌شود در نهادن تواریخ و در هر جا که در این کتاب این علامت است، مساوی یا مطابق تاریخی به تاریخ دیگر است. چنانچه هجری مثلا به عیسوی. و همچنین باید دانست که تاریخ طبرستان را با تاریخ اسلام سی سال تفاوت است. چه سال اول تاریخ طبرستان مساوی است با ۳۱ هجری و ۶۵۲ عیسوی.

توضیح از آن مؤلف است برای اطلاع بیشتر از گاهشماری طبرستان نگاه کنید به: نقد و تحقیق، دفتر سوم، ۱۳۵۶، انتشارات سحر، مقاله «گاهشماری سنتی ساحل‌نشینان کرانه‌های جنوبی دریای مازندران» صفحه ۵۹.

ب- دابویه بن کاوباره از ۴۰ هجری برابر با ۶۶۰ تا ۱۴۰ هجری برابر با ۷۵۷ میلادی.

ج- آل باووسبان بن کاوباره از ۴۵ هجری برابر با ۶۶۵ تا ۸۸۱ مساوی با ۱۴۷۶ میلادی.

د- آل قارن بن سوخرا از ۵۰ هجری برابر با ۶۷۰ میلادی تا ۲۲۴ هجری مساوی ۸۳۸ میلادی.

اما شعبه الف. آل باوند از جانب خود منقسمند به سه فرقه: مدت پادشاهی آنها از تاریخ ۴۵ هجری برابر با ۶۶۵ میلادی تا ۳۹۷ هجری برابر با ۱۰۰۶ میلادی.

از پادشاهان این فرقه ۱۳ تن معلوم است:

۱- باوین شاپور بن کیوس در ۶۰ هجری برابر با ۶۷۹ میلادی، مدت پادشاهی وی

۱۵ سال

۲- ولاش؛

۲۵ سال

۳- سخراب یا سهراب

۳۰ سال

۴- مهر مردان

۴۰ سال

۵- سهراب ثانی بن مهر مردان

۲۰ سال

۶- شروین بن سهراب

۲۵ سال

۷- شهریار بن قارن بن شروین

۲۸ سال

۸- کابوس بن شهریار

۳۰ سال

۹- رستم بن سهراب که آغاز شهریاری او در ۲۸۲ برابر ۸۹۵ میلادی

۳۵ سال

۱۰- شروین بن رستم

۳۷ سال

۱۱- شهریار ثانی بن شروین

۸ سال

۱۲- دارا بن رستم

۱۳- شهریار سیم بن دارا که در ۳۹۷ هجری برابر با ۱۰۰۶ میلادی

۳۵ سال

بود

این پادشاهان یکسر لقب اسپهبدی داشته‌اند.

اسپهبدانی که در طبرستان کوهستان بودند و آنها را ملوک الجبال

یعنی پادشاهان کهپایه نامیدندی و ۱۴۰ سال پادشاهی کردند، یعنی

از ۶۶۶ تا ۶۵۶ برابر با ۱۳۷ تا ۱۲۹، مشهورترین آنها اینانند:

- ۱- حسام الدوله شهریار بن دارا ۷ سال
 - ۲- نجم الدوله بن قارن بن شهریار ۸ سال
 - ۳- شمس الملوك رستم ۴ سال
 - ۴- علاءالدوله مدت پادشاهی معلوم نیست
 - ۵- شاه غاری رستم ۲۰ سال
 - ۶- علاءالدوله حسن بن رستم ۹ سال
 - ۷- حسام الدوله شاه اردشیر بن علاءالدوله ۳۴ سال
 - ۸- شمس الملوك رستم بن شاه اردشیر ۴ سال
 - ۹- اسپهبدان بوندیان که در طبرستان و مازندران خصوصا در آمل فرمانروائی کردند مدت حکمرانی آنها ۱۱۵ سال بود از ۶۳۵ یا ۶۳۵ تا ۷۵۰=۱۲۳۷ تا ۱۳۴۹ و اینان را گندخواریه نامیدندی.
 - ۱- ابوالملوك حسام الدوله اردشیر بن گندخواریه ۱۲ سال
 - ۲- شمس الملوك محمد بن اردشیر ۱۵ سال
 - ۳- علاءالدوله بن اردشیر ۱۵ سال
 - ۴- تاج الدوله یزدجرد بن سهراب بن حسام الدوله ۲۳ سال
 - ۵- نصیر الدوله شهریار بن یزدجرد ۱۰ سال
 - ۶- شرف الملوك بن شاه کیخسرو ۶ سال
 - ۷- فخر الدوله حسن ۷ سال
- تمام مدت سلطنت ایشان ۷۰۵ سال بود.
- ب- دابویه‌اند که در گرگان و رویان و رستم‌دار و فومن یا گیلان حکمرانی کردند از ۴۰۰ تا ۱۴۴ = ۶۶۰ تا ۷۶۱.
- ۱- دابویه کاویه از ۴۵ تا ۵۵ ۱۱ سال
 - ۲- فرهاد بن دابویه از ۵۶ تا ۷۲ یا ۷۳ و این هفتاد مساوی ۱۰۶ هجری و ۷۲۴ عیسوی است ۱۷ سال
 - ۳- دادمهر بن فرهان از ۷۳ تا ۸۳ ۸ سال
 - ۴- سارویه بن فرهان ۸۳ تا ۹۰ ۸ سال
 - ۵- خورشید بن دادمهر از ۹۱ تا ۱۴۴ ۵۱ سال

ج- پادوسپندیانند، که در رستم‌دار و نوروکجور حکمرانی

کردند از ۴۰ تا ۸۵۷=۶۶۰ تا ۱۴۵۳.

- ۱- پادوسپند بن جیلا کاویه ۳۰ سال
- ۲- خوززانه بن پادوسپند ۳۰ سال
- ۳- پادوسپند ثانی بن خوززانه ۴۰ سال
- ۴- شهریار بن پادوسپند ۳۰ سال
- ۵- وندامید بن شهریار ۳۲ سال
- ۶- عبدالله بن وندامید ۳۴ سال
- ۷- افریدون بن پادوسپند ثانی ۲۲ سال
- ۸- پادوسپند سیم ابن افریدون ۱۵ سال
- ۹- شهریار ثانی بن پادوسپند ۱۵ سال
- ۱۰- هروسندن بن تیدا ۱۲ سال
- ۱۱- شهریار سیم ۱۲ سال
- ۱۲- شمس الملوك محمد بن شهریار ۱۲ سال
- ۱۳- عبدالفاضل بن شمس الملوك ۱۴ سال
- ۱۴- حسام الدوله بن شهریار سیم ۳۵ سال
- ۱۵- سیف الدوله باغزب بن حسام الدوله ۲۷ سال
- ۱۶- حسام الدوله اردشیر ثانی بن سیف الدوله ۲۵ سال
- ۱۷- فخر الدوله ۳۲ سال
- ۱۸- هزارسف بن فخر الدوله ۴۰ سال
- ۱۹- شهرنوش بن هزارسف ۱۳ سال
- ۲۰- کیکاوس بن هزارسف ۳۷ سال
- ۲۱- هزارسف ثانی بن شهرنوش ۲۶ سال
- ۲۲- زرین کمر بن کیکاوس ۲۴ سال
- ۲۳- بیستون بن زرین کمر ۱۰ سال
- ۲۴- نماور بن بیستون ۲۰ سال
- ۲۵- شهراکیم بن نماور ۳۱ سال
- ۲۶- فخر الدوله نامور مشهور به اسم شاه غازی ۳۰ سال

- ۲- تاج الدوله
- ۳- ملك الاشرف
- ۴- كاوس
- ۵- كيومرث
- ۶- جهانگیر

و جز این دو طایفه نیز طوایف دیگر بودند که کیومرزیه می گفتند و در رستمدر و کجور و نور و تالکان یا طالقان حکمرانی کردند از ۹۵۷ برابر ۱۵۵۰.

- ۱- کیومرث در رستمدر
- ۲- شاه محمد بن کیکاوس
- ۳- امیر حمزه بن شاه محمد در گیلان
- ۴- کامران شاه
- ۵- شیخ فضل الله^{۳۳}
- ۶- ملك بایندر خان

۷- سیاه حسن بن امیر سامان بزرگ در گسگر
د - از فرق اول آل قارن بن سوخرا که در طبرستان کوهستان پادشاهی کردند، از ۵۰ = ۶۷۰ قمری تا ۲۴۴ = ۸۵۸ یا از ۲۷۴ = ۸۸۷

- ۱- قارن بن سوخرا ۳۷ سال
- ۲- الندای بن قارن ۵۲ سال
- ۳- سوخرا بن الندای ۶۵ سال
- ۴- ونداد هرمزد بن سوخرا ۵۰ سال
- ۵- قارن ثانی بن ونداد ۴۰ سال
- ۶- مازیار بن قارن ۳۰ سال

بجز این طوایف در طبرستان طوایف دیگر نیز پادشاهی کردند که نامیده بودند به جیلانندی یا جیلان و در اطراف دماوند و فیروز کوه و سمنان بودند. مدت پادشاهی ایشان ۱۶۰ سال بود از

۳۳- متن: شیخ فضل الله در

- ۲۷- شاه کیخسرو بن شهر اکیم
- ۲۸- شمس الملوك محمد ثانی بن کیخسرو
- ۲۹- نصیر الدوله بن کیخسرو
- ۳۰- تاج الدوله بن زیار

- ۳۱- جلال الدوله اسکندر بن تاج الدوله
- ۳۲- فخر الدوله شاه غازی بن تاج الدوله
- ۳۳- اسد الدوله قباد بن شاه غازی
- ۳۴- جلال الدوله کیومرث^{۳۲} بن بیستون
- ۳۵- اسکندر ثانی بن کیومرث که از ۸۵۷ برابر ۱۸۵۳ حکمرانی کرد

از فرقه پادوسپندان دو فرقه نیز پادشاهی کردند، یکی از نژاد کاوس و یکی از نژاد اسکندر.

۱- بنو کاوس که حکمرانی کردند در نور از ۸۵۷ تا ۹۷۵ برابر ۱۴۵۳ تا ۱۵۶۷ میلادی حکمرانی کردند تا آنکه شاه طهماسب صفوی آن ولایت را از دست ایشان گرفت.

- ۱- کاوس بن کیومرث ۳۴ سال
- ۲- جهانگیر
- ۳- کیومرث
- ۴- بهمن بن جهانگیر
- ۵- بیستون
- ۶- بهمن بن بهمن
- ۷- کیومرث بن بهمن
- ۸- اویس که نبیره بیستون بود.

۲- بنو اسکندر که کجور را در تصرف داشتندی و از ۸۵۷ تا ۹۷۵ قمری مساوی با ۱۴۵۳ تا ۱۵۶۷ میلادی حکمرانی کردند. مدت فرمانروائی آنها ۱۲۷ سال بود.

۱- اسکندر بن کیومرث

۳۲- در متن «کیومرث» نیز آمده است.

۷۵۰ تا ۹۰۹ برابر با ۱۳۴۹ تا ۱۵۰۴ میلادی و بزرگ آنان کیا حسن جیلایوی بوده.

۱- افراسیاب جیلایوی

۲- کیا فخرالدین

۳- کشتاسف

۴- اسکندر شیخی

۵- امیر کیا حسین زمان سلطنت او ۹۰۹ برابر ۱۵۰۴ میلادی.

همچنین بغیر اینان گاهی خلفاء تازیان لشکرها فرستادندی و بزرگان لشکر را جانشین نمودندی و بیشتر اوقات اینان در ساری و آمل بودندی آنچه از ایشان معلوم شده اینانند که از ۱۴۴ برابر ۷۶۱ ابتدا کرده اند.

۱- ابوالحضیب ۲- خزیمه ۳- ابوالعباس طوسی ۴- رادق بن حاتم

۵- خالد بن برمک ۶- عمرو بن ابوالعلاء ۷- سعید بن دالج ۸- جریر

۹- سلیمان ۱۰- هانی ۱۱- مختابیل ۱۲- عبدالله وهکندا...

این سرکردگان تازیان هیچ یک چنانچه شاید فرمانروائی^{۳۴} نتوانستند چه طبریان را با تازیان پیوسته دشمنی بود و نخواستندی که تازیان را بر آنان فرمانفرمائی باشد و تا توانستندی برانندن و بیرون کردن تازیان کوشیدندی و خود همین آشوب و شورش مایه آن آمد که علویه را در طبرستان به پادشاهی برگزیدند چه آنها از تعاقب بنی امیه و بنی عباس گریزان و متواری گردیده خود را به طبرستان کشانیدند و در معابد و مساجد به خدای پرستی روزگار می گذرانیدند تا آنکه طبرستانیان از دست عباسیان به ستوه آمده، لاجب علی بل لبغض معاویه جانشینان خلفاء را از طبرستان رانندند و برای خود برگزیدند. یکی از اولاد امام علی که حسن بن زید نام داشت و ملقب به داعی الکبیر گردانیدند و او باعث آمد که سامانیه و اعراب را از طبرستان راند. پس از آن طایفه علویه را در طبرستان انتشاری پدید

گشت و آنان دو طایفه بودند: حسنی و حسینی. حسینییه اکثر اوقات در آمل بودند و پنجاه شصت سال که از ۲۵۰ تا ۳۰۰ یا ۳۱۶ برابر ۸۶۴ تا ۹۱۲ قمری حکمرانی کردند آنچه از طایفه حسینییه معلوم شده اینانند:

۱- حسن بن زید ملقب به داعی الکبیر

۲- داعی محمد که برادر او مشهور است به ناصرالحق

۳- ناصر الکبیر ۱۷ سال

۴- داعی حسن بن قاسم المهدی^{۳۵}

اینان همه ملقب بداعی بودند.

اما حسینییه در ساری حکمرانی کردند و قدری نیز در آمل مدت پادشاهی ایشان ۱۷ سال بود از ۳۰۱ تا ۳۱۸ برابر ۹۱۳ تا ۹۳۰ هجری. آنچه از ایشان معلوم شده این است:

۱- حسن اطروش ۲- ابوالحسن احمد ۳- جعفر برادر او ۴-

ابوعلی محمد ۵- ابو جعفر برادر او.

در دیلمان طایفه زیادبدال یا زیادبرا که از قراری که مذکور می سازند، بت پرست بوده اند، پادشاهی کرده اند از ۳۰۱ تا ۴۷۰ برابر ۹۱۳ تا ۱۰۷۷. آنچه از آنها معلوم است، این است:

۱- مرداویج بن زیاد یا زیار ۲- وشمگیر بن زیاد ۳- بیستون

وشمگیر ۴- شمس المعالی قابوس ۵- منوچهر فلك المعالی ۶-

انوشیروان بن منوچهر باکالنجار ۷- کیکاوس بن انوشیروان ۸-

گیلان شاه بن کاوس.

در ایام سلطنت علویه روسیه نیز در طبرستان پدید آمدند.

مورخ ایرانی محمد بن حسن بن اسفندیار بر آن است که در ۲۹۷ مساوی ۹۰۹ میلادی روسیه به آبسکون آمدند و اطراف آبسکون را با ۱۶ فرزند کشتی تاراج نمودند. ابوالضرغام احمد بن قاسم به

۳۵- متن: «داعی حسن بن قاسم المهدی ۵ که ظاهراً ۵» زاید به نظر می آید و یا «۵» مدت زمان حکمرانی داعی حسن بن قاسم المهدی است.

۳۴- متن: فرمانروائی.

دستیاری ابوالعباس در انجیله که آنرا اکنون مار کاله گویند و نزدیک رودخانه بابل است، آنها را شکست داده اسیران بسیار از ایشان گرفته روانه طبرستان نمود ولی سال دیگر روسیه شهر ساری را آتش زده، از طرف آن پنجاه هزاره اسرای بسیار گرفته، با شتاب تمام روانه کشتی‌ها گردیده، به شمرود دیلمان روانه گردیدند. و در آنجای پاره از کشتی‌ها فرود آمده بودند. چون گیلان‌شاه دریافت امر نمود شبانگاه کشتی‌های آنان را سوزانیده، کسانی که در کناره بودند، به هلاکت رسیدند. و آنانی که در کشتی‌ها بودند به میان دریا رفته، گیلان‌شاه بدانها برخورده همگی را هلاک گردانید.

بجز این طوایف که گذشت ساداتی دیگر نیز در طبرستان پادشاهی کردند که بزرگ آنان میر بزرگ قوام‌الدین نام داشت و بدین سبب طایفه آن به قوام‌الدینییه نامیده گردیدند. و اینان در آمل و ساری و پاره‌ای در دیگر شهرهای طبرستان پادشاهی کردند. از ۷۶۰ ق برابر ۱۳۵۸ م و در میان رعایا اعتبار و احترام بسیار داشتند. و در ۷۶۴ ق برابر ۱۳۹۲ م چون تیمور شاه به مازندران آمد آنان را به جانب ماوراءالنهر بخارا راند ولی مدت چندانی آنجا توقف نمودند در ۸۰۷ ق برابر ۱۴۰۴ م به جانب طبرستان باز گردیدند. و تا ایام صفویه که شاه اسمعیل صفوی و شاه طهماسب سواحل جنوبی دریای خزر را به دیگر ولایات ایران ملحق نمودند، در پاره‌ای جای‌های طبرستان حکومت داشتند.

سید میر بزرگ قوام‌الدین را چهارده پسر بود. مشهورترین آنها اینانند:

- ۱- سید قوام‌الدین حاکم ساری
- ۲- رضی‌الدین حاکم آمل
- ۳- فخرالدوله حاکم رستم‌دار
- ۴- ناصرالدین معلوم نیست
- ۵- ظهیرالدین حاکم میانرود

در همین اوقات که سادات حکومت می‌نمودند، سایر خلفا و

پادشاهان جانشینان روانه می‌داشتند و اینان نیز مانند تازیان به خرابی و ویرانی آنجا کوشیدند و هر يك در این اندیشه بودند که در این سواحل متصرف گردند^{۳۶} و این جانشینان در ایام پادشاهی طاهر به و غزنویه بودند.

اینان به انواع و اقسام در ایام این پادشاهان در آنجا حکومت کردند:

کرت - بوبهیه - سامانیه - سلجوقیه - خوارزمیه - سربدریه^{۳۷} - چنگیزیه - تیموریه - توقاتیموریه - گورکانیه و هکذا...

اکنون برای نیک دانستن تواریخ و قایع و حکمرانی حکام مختلفه از کتب تواریخ مشرقیه از قبیل تاریخ طبرستان و زبدة‌التواریخ و عقدالجمان و مجمل فصیحی و حبیب‌السیر، آنچه دریافت کرده‌ام به اعانت و دستیاری کتب دیگر این فهرست را خواهم نوشتن تا نیک دریافت گردد. این است فهرست:

در ۲۲ ق = با ۶۲۲ م که زمان خلافت عمر بود، سر کرده‌های اعراب به مازندران داخل گردیده از آنجمله سوید و خزیفه بود. و اینان را به نام سپهبد نامیدندی و مهین‌تر از همه فرخان^{۳۸} بود که نخستین کسی است که سر به اطاعت تازیان فرود آورد.

۳۰ ق برابر با ۶۵۰ م که زمان خلافت عثمان بود سعد بن عاص امام حسن و امام حسین را نیز همراه آورد، همیشه را متصرف گردید و با حاکم گرگان وابست دویست هزار درهم نقره از وی بعنوان باج گرفت، روانه رویان و دماوند گردید.

۳۵ تا ۴۰ ق برابر با ۶۵۶ تا ۶۶۱ م که زمان خلافت امام علی بود موسکالد بن کبیر اسپهبد تازیان به طبرستان داخل گردید و خرابی‌های بسیار رسانید و خود در دره برای آنکه کوه را بر روی او خراب ساختند هلاک گردید. ظاهر این است که خراب‌کننده آن

۳۶- ظاهراً باید چنین باشد: که این سواحل را متصرف گردند.

۳۷- ظاهراً باید سربداران باشد.

۳۸- متن: ظاهراً باید فرخان باشد.

کوه فرسخان بوده [است].

۴۰ برابر ۶۶۰ کاوباره بود

۴۵ ق برابر ۶۶۴ م باو در طبرستان فرمان روا بود.

۹۸ ق برابر ۷۱۶ م یزید بن مخلب گرگان و طبرستان را گرفت.

۱۱۷ ق برابر ۷۳۵ اهل طبرستان به خلیفه خراج دادند.

۱۲۵ ق برابر ۷۴۲ م عمرو بن العلاء بایحی بن یحیی در شهر ساری

مسجدی بزرگ بنا کرد.

۱۴۰=۷۵۷ مهدی با حکم منصور طبرستان را متصرف گردید.

۱۴۱ ق برابر ۷۵۸ م قارن بن شهریار که از یونانیان بود، شریعت

اسلام پذیرفت.

۱۴۳ ق برابر ۷۶۰ م سپهبدان تازیان قاسم بن خزیمه ورخ بن

حاتم ابوالخطیب به طبرستان آمد.

۱۴۴=۷۶۱ اسپهبد خورشید بن فرسخان مسموم شد.

۱۵۵=۷۷۱ حسن بن حسین فرمانروای طبرستان گردید.

۱۶۲=۷۷۸ مهدی خلیفه سعید بن ولیح را روانه طبرستان گردانید

و نداد هر مزد به کوههای فرین و هزاز جریب مراجعت

نموده و عهدنامه با شروین بن شهریار بوند بست.

۱۸۰=۷۹۶ فضل بن یحیی را خلیفه از طبرستان معزول کرد عبدالله

بن کاظم را به جای او نصب نمود.

۱۸۶=۸۰۲ ابوالخطیب سپهبد تازیان کشته گردید.

۱۸۹=۸۰۵ به طبرستان و رویان و دیگر ولایات عبدالله بن ملک حکام

تعیین کرد.

۲۰۹=۸۲۵ طاهریه در طبرستان آشکارا گردیدند.

۲۱۶=۸۳۱ مازیار بن قارن در طبرستان شورش و آشوب کرد و به

جهت اطفاء نایره فساد او حسین بن حسن مامور گردیده،

مازیار گرفتار گردیده، طناب به گلوی وی انداخته،

هلاک کردند. و معتصم خلیفه سر کرده خود عبدالله بن

طاهر را روانه طبرستان نمود.

۲۵۰=۸۶۴ اهل طبرستان حسن بن زید داعی الکبیر را به بزرگی

خود برگزیدند.

۲۵۱=۸۶۵ حسن بن زید با سپاه خود در سعیدآباد فرود آمده و به

ولایت او پیوند یافت. کلارو کلارستاق و چالوس و کجور

و اسپهبد بادوسپند حاکم لافور به یاری وی برخاست

و داعی حسن در پای دشت که مکانی است نزدیک آمل

فرود آمد پس از تسخیر آمل روانه ساری شده و در

آنجا سلیمان بن عبدالله حکمرانی کردی در چمن تلاقی

فریقین گردیده، داعی شکست یافته، او به سمت آمل پس

از آن به چالوس واپس نشست.

۲۵۳=۸۶۷ - داعی الکبیر آمل را تسخیر و شورش قارنیه را که با

دوسپند را به اطفاء آن فرستاده بود فرو نشانید و سلیمان

دیگر بار حسن را به جانب چالوس واپس نشانید ولی

چندی بر نیامد که سلیمان شکست یافته شهر ساری از

زیر حکمرانی وی بیرون رفت و خود به استرآباد گرایید

و در همین روزگار دین شیعه آشکار شده، متشیعین پیدا

شدند.

۲۶۰=۸۷۳ یعقوب بن لیث صفار^{۳۹} در طبرستان آشکارا گردید و

حسن^{۴۰} از آمل به رستمدار روانه شد و یعقوب کجور

را مسخر گردانید.

۲۶۱=۸۷۴ حسن بن زید به طبرستان مراجعت کرده چالوس را ویران

کرد و یعقوب گریخته حسن بن زید داعی الکبیر به

حکمرانی نشست.

۲۷۱=۸۸۴ سید عبدالحسین حسنی که طبرستان را متصرف گردیده

بود از محمد بن زید حاکم استرآباد شکست خورده به

چالوس گریخت، و او آمل را گرفته شورش قارنیه را

۳۹- متن: بفریه

۴۰- ظاهراً باید: حسن بن زید باشد.

۳۷۱=۹۸۱ قابوس شکست خورده به نیشابور رفت. و بویه عضدالدوله سپاه به طبرستان روانه داشت.

۳۹۶=۱۰۰۵ قابوس ولایات طبرستان و جرجان را باز گرفت.

۴۰۳=۱۰۱۲ قابوس در گرگان کشته گردید.

۴۱۱=۱۰۲۰ مسعود بن سلطان محمود غزنوی با سپاه روانه طبرستان گردید.

۴۲۱=۱۰۳۰ سلطان محمود غزنوی روانه طبرستان گردید.

۴۳۳=۱۰۴۱ سلطان مسعود ولایت طبرستان و گرگان را گرفت.

۴۳۹=۱۰۴۷ گرگان و طبرستان را طغرل بك سلجوقیه تصرف کرد.

۴۷۰=۱۰۷۷ گیلان شاه کشته شد.

۵۰۰=۱۱۰۶ سلطان محمود خوارزمی امیر شفر بخاری [کنان] را به جنگ اسپهبد حسامالدوله شهریار روانه مازندران کرد.

۵۵۸=۱۱۶۲ سپهبد شاه غازی رستم بود که پس از او علاءالدوله حسن آمد.

۵۶۸=۱۱۷۲ رویان را خراب می نمایند.

۵۷۸=۱۱۸۲ سپاه خوارزمشاه شهر ساری را خراب کردند.

۶۰۴=۱۲۰۷ محمد بن تکش برادر خود علی شاه را به حکمرانی طبرستان روانه داشت.

۶۰۷=۱۲۱۰ سلطان محمد خوارزمشاه فیریم و لاریجان را تصرف کرد.

۶۵۱=۱۲۵۳ مغولها طبرستان را خراب کردند.

۶۶۳=۱۲۶۴ رویان دوباره از دست مغول ویران شد.

۶۹۰=۱۲۹۱ سفر سلطان غازان به بسطام و دامغان و استرآباد بود.

۷۰۶=۱۳۰۶ الغتای سلطان مغول به گیلان آمده از راه طارم و سفیدرود حرکت نموده رشت و تولم و جای های دیگر را مسخر کرد.

۷۴۳=۱۳۴۲ امیر مسعود سبندر^{۴۵} شهر آمل را گرفت.

۴۵ ظاهرآ باید: امیر مسعود سربدار باشد.

نشانیده، ملقب به داعی الصغیر گردید.

۲۷۲=۸۸۵ رانی سپهبد که در ایام معتمد بود گرگان^{۴۱} و طبرستان را متصرف کرد.

۲۸۲=۸۹۵ سپهبد رستم بود.

۲۸۷=۹۰۰ اولاد علی ابو محمد الحسن که به نصیرالحق ملقب بود با محمد بن هارون سپهبد عرب یار شده در تمنگ^{۴۲} با سمنیه دچار گردیدند و جنگی بزرگ افتاد که تا چهل روز کشید. نصیر، فیروزی، یافته، سمنیه به مامطیر که بار فروش است گریخته، در آن وقت نصیرالکبیر به گیلان رفته، اسمعیل سمنیه محمد بن سلوک را در طبرستان حاکم کرد.

۲۹۷=۹۰۹ محمد بن زید بود.

۳۰۱=۹۱۳ داعی نصیرالکبیر ابو محمد حسن بن علی نصیرالحق در طبرستان حکمران بود.

۳۰۲=۹۱۴ حسن بن علی طبرستان را گرفت.

۳۰۴=۹۱۶ باز حسن بن علی بود^{۴۳}.

۳۱۶=۹۲۸ حسن بن قاسم داعی الصغیر کشته شد.

۳۲۳=۹۳۴ مرد آویج^{۴۴} کشته شد.

۳۲۹=۹۴۰ وشمگیر شکست خورد.

۳۵۶=۹۶۶ وشمگیر در طبرستان پیدا شد.

۳۶۰=۹۷۰ قابوس ولیعهد وشمگیر به تخت نشست و پسر دیگر او بیستون اطاعت به رکنالدوله حاکم بویه کرد.

۳۶۷=۹۷۷ بیستون به تخت نشست و قابوس در طبرستان و گرگان حکومت کرد.

۴۱- متن: جرجان

۴۲- تمنگا ظاهرآ باید سمنگان باشد؟

۴۳- متن: بار حسن بن علی بود

۴۴- متن = مردویج

۱۳۴۵=۷۴۶ جلال‌الدین اسکندر رویانیه به بنای کجور پرداخت.
 ۱۳۴۹=۷۵۰ کیا افراسیاب چلوی به تخت نشست.
 ۱۳۵۸=۷۶۰ سید قوام‌الدین پیدا شد و کیا افراسیاب به شورش وی
 برخاست.
 ۱۳۶۱=۷۶۳ قوام‌الدین مازندران را بدست آورد.
 ۱۳۷۹=۷۸۱ حکومت قوام‌الدین بود.
 ۱۳۸۲=۷۸۴ اول بار دخول تیمور به مازندران بود
 ۱۳۹۳=۷۹۵ امیر تیمور سادات را در مازندران شکست داده و به
 ماورالنهر روانه کرد و در شهر ساری قارن را حاکم
 کرد و در آمل اسکندر شیخی [را].
 ۱۴۰۴=۸۰۷ تیموریه بودند.
 ۱۴۰۶=۸۰۹ عمر بهادر به حکومت مازندران نامزد گردید.
 ۱۴۱۱=۸۱۴ سید علی حاکم ساری با سیدعلی حاکم آمل جنگ کرد.
 ۱۴۱۴=۸۱۷ سیدعلی کیا به ساری مراجعت کرد.
 ۱۴۱۸=۸۲۱ سید علی ساری به ساری مراجعت کرد.
 ۱۴۲۲=۸۲۵ سید علی آملیه به ساری آمد.
 ۱۴۲۴=۸۲۸ کار کیا رضاکیای گیلانی در ساری بود پس از او کار کیا
 رسید.
 ۱۴۲۵=۸۲۹ سید حسین کیا حکمران گیلان شد.
 ۱۴۳۳=۸۳۷ سید مرتضی حکمران ساری شد.
 ۱۴۳۶=۸۴۰ سید ظهیرالدین که مصنف تاریخ طبرستان است از گیلان
 به تسخیر مازندران روانه شد.
 ۱۴۴۶=۸۴۹ سید قوام‌الدین به مازندران مامور شد.
 ۱۴۴۶=۸۵۰ شاهرخ ماندران و رستم‌دار را به خراج دادن ناچار نمود.
 ۱۴۵۰=۸۵۴ میرزا بابر نزدیک استرآباد شد.
 ۱۴۵۲=۸۵۶ سید محمد ساری بود.
 ۱۴۵۳=۸۵۷ ملک کیومرث بود بعد از او ملک اسکندر و میرزا
 ابوالقاسم بابر استرآباد را گرفت.

۱۴۵۴=۸۵۸ سید نظام‌الدین حاکم آمل و ساری اطاعت به میرزا
 بابر کرد.
 ۱۴۵۷=۸۶۲ میرزا سلطان ابراهیم داخل مازندران شده ولی از
 ترکمانان شکست خورد.
 ۱۴۵۸=۴۶۳ ابوالکریم به مازندران داخل شد.
 ۱۴۷۶=۸۸۱ سید ابوالکریم ثانی ساری را گرفت.
 ۱۴۷۸=۸۸۳ سلطانمحمد گیلانی شهر ساری را تصرف کرد، پس میرزا
 علی آمد.
 ۱۴۸۹=۸۹۵ میرزا علی قلعه طارم را که در گیلان است در تحت
 تصرف در آورد.
 ۱۴۹۳=۸۹۹ میرزا علی سپاه به مازندران روانه نمود.
 ۱۴۹۴=۹۰۰ شاه اسمعیل روانه لاهیجان شده و در آنجا تا ۹۰۵=۱۴۹۹
 توقف کرد، و کار کیا سلطانحسین حاکم گیلان به اطاعت
 شاه اسمعیل درآمد.
 ۱۵۰۴=۹۱۰ میرزا علی معزول شده سلطان حسن بجای او بنشست.
 ۱۵۰۵=۹۱۱ میرزا علی و سلطان حسن کشته گردیدند و احمد خان
 حکمران شد و شاه اسمعیل در این وقت داخل بیه پس
 غربی گیلان گردیده، زمستان در طارم با سپاه خود بسر
 برد و لشکر بسر امیر حسام‌الدین که حاکم رشت بود
 فرستاد.
 ۱۵۰۸=۹۱۴ شپیک‌خان استرآباد را تصرف کرد.
 ۱۵۱۰=۹۱۶ اقرارستم روزافزون مازندران را تصرف نمود و پس از
 چندی وفات کرد.
 ۱۵۱۷=۹۲۳ شاه اسمعیل دورمس‌خان را بسر آقا محمد روز افزون
 حاکم مازندران روانه داشت و امیر دیبج حاکم رشت و
 امیر کار کیا سلطان احمد حاکم لاهیجان پیش شاه آمده
 اطاعت و انقیاد پیش نهاد کردند.

۱۵۳۲=۹۳۹ شاه طهماسب^{۴۶}، الیاس میرزا را به حکومت استرآباد نامزد کرد.

۱۵۶۷=۹۷۵ همه گیلان که احمد خان حاکم بود متصرف شد و این طایفه احمدخان ۲۰۵ سال حکمرانی کردند و ۱۱ نفر پادشاه از ایشان آمد؛ ۱- سید علی کیا ۲- کارکیارضا کیا ۳- میرزا سید محمد ۴- نصیر کیا، ۵- سلطانه محمد ۶- میرزا علی ۷- سلطانحسن ۸- سلطان احمد ۹- سید علی ۱۰- سلطانحسن ثانی ۱۱- خان احمد.

۱۰۰۴=۱۵۹۵ در لاهیجان شورش شد و حمزه نامی خود را حاکم آنجا دانست.

۱۰۰۵=۱۵۹۶ مازندران همه مستخر شد و فرهادخان را در آنجا حاکم نمودند.

۱۰۰۶=۱۵۹۷ رستم دارو کجور بتصرف آمد.

۱۰۰۷=۱۵۹۸ شاه عباس اول به طبرستان آمده قلعه مبارک آباد را بنا نهاد و لشکریان ایران مازندران را تصرف نمودند.

۱۰۲۰=۱۶۱۲ شهر فرح آباد بنا شد.

۱۰۲۱=۱۶۱۲ شهر اشرف بنا شد.

۱۰۳۱=۱۶۲۱ در مازندران خیابان مشهور را بنا نهادند.

درباب استرآباد و راه پروال^{۴۷} تا شاهرود

ولایت استرآباد مشتمل است به جنوب شرقی دریای خزر و امتداد مسافت آن غرباً و شرقاً از نزدیک کوه‌های البرز است و از محال اشرف تا بیابان ترکمانان. در همه این ولایت یک شهر است و بس که به نام استرآباد است. این شهر در اندک بلندی در برابر صحرای ترکمانان است. از خلیج استرآباد به فاصله ۳۵ ورس و در هوای صافی

۴۶- متن = در متن شاه طهماسب هم آمده است.

۴۷- در متن به صورت پروال و پردال آمده است. مؤلف در این باره نوشته است «راه استرآباد که راه عبور و مرور است، راه جزاست. چون روسیه کنار جز را پردان نامیدند، ایرانیان نیز به همین نام خواندند». نگاه کنید به صفحه ۱۲۴ همین کتاب.



مجالس نقاشیهای مذهبی بقعه سیدحسین و آقا سید ابراهیم درفشکالی محله لنگرود

از کنار دریا نمایانست.

استرآباد از طرف غربی محدود است به مازندران و اولین حد جرکلباد است نزدیک قریه گلوگاه^{۴۸} نه فرسخی شهر. گویند در زمان نادرشاه و شاه عباس دیواری از سنگ از دامنه کوه تا به کنار دریا، که هم حد بودوهمسد [ساختند] اگر تراکمه هجوم آوردندی بدان دیوار پناه جستندی و خندق عمیق نیز بود که اکنون هم آثاری پیداست. در طرف راست دیه گلوگاه رودخانه [ای] بهمین نام بوده، در پشت آن بلندی نامیده به عمارت تپه و در روی آن عمارتی بزرگ بوده که لب دریا به آنجا پیوسته بود^{۴۹}.

و از طرف شرقی محدود است به بیابان تراکمه بفاصله قراسو که از شمالی شرقی شهر می گذرد. از طرف جنوبی محدود است به شاهرود و بسطام و دیه منتهی را بهراتاش نام است و در میان شاهکوه و ساور^{۵۰} در ده فرسخی استرآباد است.

استرآباد از حیثیت وضع در زمینی اندک پست واقع و میان جنگل و بیشه است ولی چون از طرف شهر حرکت کنند جنگلستان اندک اندک کم شود. و در پهلوئی رودخانه قراسو که روبروی بیابان است تمام شود.

بلوکات استرآباد:

۱- بلوک استرآباد رستاق، که در طرف شرقی شهر است و دیهیی چند دارد. مسافت این بلوک چهار فرسخ و بلوک فخر عمادالدین نیز از منضمات آن است.

۲- بلوک سدن رستاق، که در سمت شمال و شمال شرقی استرآباد است. الا منتهی به کرد محله است که از آنجا تا سیاهجو^{۵۱} شش ورست است و عرضاً دو فرسخ است.

۴۸- در فرهنگ جغرافیایی این کلمه گلوگاه ضبط شده است. در متن گلوگا آمده است.

۴۹- جمله هفتوش است

۵۰- در فرهنگ جغرافیایی ساورکلاته ضبط شده است

۵۱- در فرهنگ جغرافیایی سیاهجوش کالا هم آمده است

۳- بلوک اتران، در شمال غربی شهر نزدیک خلیج طولاً پنج فرسخ، عرضاً دو، جرکلباد به او متعلق است.

۴- کتول: در جنوبی شرقی شهر بیابانی که با تراکمه همسایه است. متعلق به این مسافتاً ۷ فرسخ است.

۵- فندرسک. که میان کتول و حد شمالی استرآباد است کوه سی و نوده به این بلوک متعلق است.

۶- شاهکوه و ساور^{۵۲} که در کوههای سرحد شاهرود و بسطام و مازندران است.

رودخانهها

رودهایی که در کنار خلیج استرآباد از شرق به غرب جاری است:

۱- قراسو: و از آن روی قراسو گویند که آب آن به سیاهی زنده‌تخته آن ناپیداست. ابتدای آن نزدیکی ده حسین آباد در چهار فرسخی شهر استرآباد و از جانب جنوب شرقی آشوراده به خلیج پیوسته تر کمانان گاهی قراسو را سیاه گرگان نامند.

۲- سلبی کلا. و این رودخانه در موسم بهار پر آب است. ولی در تابستان خشکیده است.

۳- رود سیاهجو یا باغو: و از آن روی به این نام خوانند که در نیم فرسخی دیه باغوست و هم به این فاصله از خلیج واقع است و چندان گود که کرجی توان در آن رانند. ولی در تابستان اندکی کم آب است.

۴- رود سرمحله. نزدیکی دیهیی بهمین نام و تا آنکه به خلیج رسد. بسیار باریک و کم عرض گردد.

۵- رود لاورد. کز چک است و از جنگل می گذرد و نزدیک دیهیی بهمین نام در پهلوئی آشوراده به دریا پیوندد.

۶- رود جز. در دو فرسخی دیهیی است بهمین نام.

۷- رود دشت کلا. بسیار پهن است ولی گودی ندارد در پهلوئی

۵۲- در فرهنگ جغرافیایی ایران ساورکلاته ضبط شده است.

جزر به خلیج می‌پیوندد.

۸- چوب‌آکنده. در تابستان خشک است و در پهلوی دیهی است بهمین نام.

۹- نوکنده. و این رودخانه نیز در موسم تابستان خشک می‌گردد.

۱۰- لیوان. این رودخانه در وقت گداختن برف‌ها پر از آب است و سایر وقت‌ها تهی.

۱۱- گلوگاه. که سرحد استرآباد و مازندران است از میان دیهی بهمین نام گذرد^{۵۳} در گرمی هوا خشک است. گویند در نزدیکی گلوگاه در پربیر گزند معدن سرب است. واللہ اعلم.

این رودها همگی از کوه‌ها برخاسته از جنگل‌ها به راه‌های ناهموار و کج از نزدیکی انزان به خلیج می‌پیونددند. مستثنی به آنها قراسو و سیاه‌جو است که در هنگام فراوانی آب با ناو در آن حمل و نقل توان [کرد]. ولی دیگران در گرمی هوای^{۵۴} خشک و در فراوانی نه چندان پر آب که بجز ناو کوچک در آنها توان عبور و مرور نمود.

راه پروال

راه استرآباد که راه عبور و مرور است راه جز است. چون روسیه کنار جز را پروال نامیدند ایرانیان نیز بهمین نام خواندند و گز در بلوک انزان در چهارفرسخی خلیج است. از راه گز در هیچ موسمی آمد و رفت ممکن نیست. همه اوقات گازار و لجن‌زار است. ناچار از کنار گز از راه‌های باریک میان جنگستان باید گذشت.

اکنون راهی که بیشتر اوقات برای آسانی از آنجا می‌گذرند، راه دشت کلات [است] و این راه ریگزار و سنگلاخ است و رودخانه کلات در همه موسم آبدار است و درپاره جاها چنان عمیق که به‌فاصله دو ورس با ناو به آسانی حرکت می‌نمایند. و راه دشت کلا به فاصله کم به خیابان شاه عباس می‌پیوندد. و این خیابان به مسافت یک هفته راه به استرآباد رسد. و هر دو سوی آن تا استرآباد جنگل است. به

مسافت ده ورس از خلیج و شش ورس از کز امامزاده‌ایست، امام کاظم نام، از اولاد امام موسی کاظم در کنار راه خیابان. و در کنار او قبرستانی است بزرگ. گویند در قدیم آنجا شهری بربر نام‌بوده از آسیب زلزله ویران شده. و آن موضع را خراب شهر نامند و سکنه‌های آن شهر را به استرآباد و دیهی‌ها برده، بناها نهاده‌اند. همان امامزاده نیز از سنگ‌های آن شهر بنا شده. در سه فرسخی خراب‌شهر، استانه روشن‌آباد یا رستم‌آباد است. از اولاد امام موسی عبدالله نام. این خیابان نسبت به سایر خیابان‌های عواجل خزر، آبادتر مانده، بخصوص پلی سنگی نزدیکی خراب‌شهر که گویا با همان خیابان بنا شده. از کنار جز تا استرآباد شش فرسخ سنگین است. راه گز از تاخت و تاز تراکه بسیار ترسناک و زیستگاه در آن نیست. بجز تالار-دومرتبه کمپانی روسی [از آن راه گذاشته‌اند]. گذشتن از آن راه از هر باره دشوار، چهارپاداران [هم] از آن راه نروند. کسانی که از آن راه روند سلاح ایشان تفنگی است فتیله [ای]. و همیشه فتیله آن روشن. ولی تراکه را چنان زبردستی است که بی‌آنکه فرصتی دهند تفنگی گشاده شود، گرفتار کنند و برند به ارزانی فروشنند. اهل استرآباد جهت تهی‌دستی خود را باز نتوانند خرید، بیشتری دلخوش به زندگانی میان تراکه شوند. پاره‌ای اوقات حیلہ بکار برده لباس تراکه پوشند و این معنی سبب وحشت مردم شود که از درونی و بیرونی ترسند. بالجمله تراکه را به استرآباد نهایت استیلاست و ایرانیان را غایت عجز^{۵۵}. بجز این راه خیابان راه‌های دیگر نیز هست که به جهت تراکه هیچوقت از آنها نگذرند، چون راهی که از قراسو و کرم‌حله می‌گذرد از کناره خلیج به مسافت ۶ ورس است و تا استرآباد ۳۵ ورس. وجه تسمیه استرآباد را گویند نخست آنجا بجاگاه استرادران بوده، دیهی استرآباد نام بنا نهاده

۵۵- راجع به وضع تراکه و فجایع آنان در مرز ایران و روسیه و به ویژه در خیوه و آخال، رجوع شود به سفرنامه ترکستان و ایران به کوشش محمد گلبن و سیاحتنامه درویش دروغین درخانات و میانه نوشته وامیری ترجمه خواجه‌نوری

۵۳- در متن = کنار

۵۴- متن = هوا

بودند. پس از آن این مکان به دارائی معادن شهرت یافته، از هر سو بدانجا شتافتند تا آنکه در ۹۸ = ۷۱۶ یزید بن مخاب به طبرستان و گورکان لشکر کشیده، قضا را در آنجا دفینه [ای] یافت چهل کوزه پر از طلا. بدین روی، خرسنده شده، به ساختن شهری درانجا فرمان داده، چندی پایتخت یزید استرآباد بوده [است].

شهر استرآباد در تواریخ قدیمه بسیار مذکور است، چسپهبدان تازیان و زیاران و دیگران آنجا بودند و به جای‌های دیگر دست‌برد نمودندی و مکان گذشتن سپاه ساجوقیه و مغول و دیگران نیز بود. چون شهر قدیم گورکان ویران گردید، مردم آنجا روی به استرآباد نهاده، آغاز بزرگی نهاد. و چندان وسعت یافت که به دو ورسی کوهی که قلعه خندان نام دارد رسید. ظهر آن قلعه از آلات و ادوات آتشکده که در آنجا ساخته بود، بنا شد. گرداگرد شهر قلعه بود متن، مشتمل به بروج حصین و خندق عمیق، که سی قلعه دیگر گرداگرد آن بود.

اواخر حال^{۵۶} از شورش‌های پی‌درپی، استرآباد روی به ویرانی نهاد. چه در هر شورشی آنان را یا نهایت یاری بود؛ یا نهایت سرکشی. در هر دو حال آسیب پیاپی به وی می‌رسید. چنانچه نادرشاه افشار بجهت سرکشی اهل استرآباد حکم به کوفتن قلعه و برج و باره استرآباد کرد. پس از آن اگرچه محمدشاه اول فرمان داد که از نو قلعه و برج و خندق بنا نهادند ولی پس از آن از بی‌مرمتی ویران و خندق پر شد. اکنون استرآباد را به هیچ روی تاب محاصره نبود و از قلعه و خندق بجز آثار چیزی پائیدار، نی.

قلاعی که غیر قلاع قلعه خندان بوده اسماء آنها این است:

- ۱- تپه قلعه کهنه. که در جانب شرقی شهر واقع است.
- ۲- تورنگ تپه^{۵۷}: در بلوک استرآباد رستاق است، اکنون دیهلی

۵۶- ظاهراً باید به این صورت باشد: تا این اواخر

۵۷- در سال ۱۳۱۰ ه. ش کاوش‌هایی بوسیله دانشگاه کانزاسیتی در این ناحیه به عمل آمد. آثار زیادی از عصر سنگ تراشیده و هفرغ و نیز آثاری از دوره ساسانیان کشف شده است. دایرةالمعارف فارسی غلامحسین مصاحب

است بهمین نام:

۳- کهنه کلباد. در شرقی سرحد مازندران است.

۴- مایان. در جنوب استرآباد در بلوک کتول در دیهلی بهمین نام است.

۵- اق قلعه. در شرقی سرحد بیابان تراکمه است و دیگر قلاع چندیست که به ویرانی هنوز هستند.

از دیوار قلعه استرآباد بهر سمتی دروازه‌ایست به نامی مناسب نامیده:

۱- دروازه میدان. از آنجا به کناره گز یا دریا می‌روند و برخی قراولخانه دارد. هر شب احتیاطا بسته [است].

۲- دروازه سبزی مشهد. در شرقی کجا که از آنجا به خراسان روند.

۳- دروازه بسطام. که در جنوبی شرقی شهر واقع است.

۴- چهل دختر. که در جنوبی است، گویند وقتی تراکمه هجوم آورده چهل دختر در اینجا کشتند.

محلات استرآباد ازین قرار است:

۱- محله نعلبندان. در این محله عمارت محمدشاه است که دارالعماره و دارالحکومه است و از سنگ بنا شده. در طرف شرقی آن همان دروازه‌ایست که از بس گل و لای در راه آن هست عبور و مرور نتوان. در غربی آن^{۵۸} کلاه فرنگی، که سرای پذیرائی حاکم استرآباد است. در درون عمارت باغی بس وسیع از هر نوع فواکه و اثمار در آن^{۵۹} موجود. ولی از بی‌بالاتی انواع چرندگان اهلی را در آن رها داده و چراگاه ساخته‌اند. و مسجد جامع و قبرستان نیز در این محله است.

کوچه‌های آن^{۶۰}:

خیمه‌دوز، پای‌سرو، میخچه‌گران، شیرکش بلوچ، حاجیلار؛

۵۸ و ۵۹- متن: او

۶۰ و ۶۱- متن: کوچی‌ای او

که اجداد و نیاکان آنان را صفوی به استرآباد کوچانیده‌اند و اکنون در این محله‌اند.

۲- محله سبزی‌مشهد.

کوچه‌های آن^{۶۱}.

سوخته‌چنار، سرچشمه، سریل، چمن‌دیوان، تقارچه‌چیان، دباغان؛ در اینجا ۳۵۰ خانه و یک مسجد است.

۳- محله دروازه‌نو. مسجدی گلشن نام دارد.

کوچه‌های آن^{۶۲}:

درب نو، کاسه‌گران، باغ‌پلنگ، دوشنبه، ۵۰۰ خانوار دارد، ۲۰۰ خانوار قاجار که از وقت دخول تیمور شاه به طبرستان در آنجا مشهور شدند و دو طایفه‌اند: یوخاری‌باش و آشاقی‌باش. یوخاری‌باش در کوه‌پایه‌ها و دیگران در همواری‌ها بودند.

در همگی استرآباد رودی بزرگ نیست جز زیارت که از شاه‌کوه برخاسته و دیگری قندنا. در ایام شاه‌عباس آب‌انبارهای بزرگ ساختند.

امامزاده و آستانه‌ها

امامزاده اسحق، بی‌بی‌سبز مرادبخش، چهارشنبه، دوشنبه مدتن، توتستان، بی‌بی‌حور، بی‌بی‌نور، بی‌بی‌ظهور، رونیدرد، قدم‌گاه‌خضر. مسجد ۴۸، مدرسه ۷، حمام ۱۳، خانوار ۱۳۵۰ و از اینها ۳۹۵ دکان^{۶۳} است. گویند در هر خانه ۷ نفر است. ولی در همه استرآباد گویا بیش از ۱۰۰۰۰ مخلوق نباشد. بیشتر ایشان بیکارگان و ارباب، دستار سبز و سفید، که بی‌جز طمع و فتنه‌جوئی کاری ندارند.

ریتر سیاح نوشته خانوار ۲۵۰۰۰۰، اشخاص ۷۵۰۰۰۰ نفر، گویا در وبائی از کثرت تلف، شمار ایشان کم شده. سکند این شهر دارالمومنین، بازارش بسیار، و بی‌ترتیب. شمعی

۶۲- متن = کوچای وی

۶۳- جمله معشوش است. ظاهراً متن باید چنین باشد: و ۳۹۵ تن از اینان دکاندارند.

را چای قنداست، و خیاط را روغن و جولخ^{۶۴}، بقال را چیت و ترمه و شیرخشت.

سه کاروانسرا نیز دارد. فرایند^{۶۵} گویند در ۱۸۲۱ چون به استرآباد درآمد آن را پاکیزه‌ترین و روفته‌ترین شهرهای ایران دیدم. هر کس در خانه خود روفته و آب زده، بسیار کوشش به پاکیزگی آنجا می‌نمودند. ولی اکنون نه چنان است.

اسامی دیهات

رستم کلا، فوجورد، اوزینه، اترک چال، باغ کلین، دلیک‌آباد، محمدآباد، عثمان کلا، ربیع کلا، خیرات، چوب‌لانی، ولاش‌آباد، نومل، فرن‌آباد، مفیض‌آباد، مریم‌آباد، سیاه‌تلو، نارنج‌آباد، آلوکلا، جبین‌بالا، جبین‌پائین، دودانکه، اسپهان کلا، آهنگر محله، سومارود، طالبو، مرزن کلا، سرخون کلا، معصوم‌آباد، پل‌خورده، علی‌آباد، زیارت خاصرود، شمس‌آباد، تورنک‌تپه، سلطان‌آباد، قلعه سیاه بالا، دهات بلوک فیخر عمادالدین که به بلوک استرآباد رستاق متعلق است: حسین‌آباد، میرمحله، میان‌آباد، جعفر‌آباد، تقی‌آباد، قلی‌آباد، کناره. اکثردهات بلوک استرآباد رستاق در جنگل است.

دهات بلوک مدن رستاق:

کرده‌محله: چهاردیده، ساییده‌اوست: بالاپلنگ (چاپارخانه آنجاست) سالی‌کناره، توسکایش و لاغوز.

بعد این دیهات از استرآباد پنج فرسخ و از خیابان شاه عباس شش ورست [است].

کرده‌محله را سه مسجد [و] ۱۵ دکان است و در آن چهارده، ۹۷۰ خانوار، اهالی آن از سایرین متمول‌تر. شغل ایشان گله‌بانی است. تراکمه را بدانجا بسیار تاخت و تاز است. گویند پیش از این ۲۰۰۰ گاو میش داشتند؛ اکنون ۲۰۰ سر زیاده‌تر ندارند. همه را به‌رور تراکمه برده‌اند. و ابریشم نیز بعمل آرند. گویا توان درینجا ۸۰۰

۶۴- جولخ نوعی پارچه پشمی است که از آن خرجین و جوال سازند.

۶۵- متن: فرازر

من ابریشم به عمل آورد. مالیات آنجا ۸۰۰ تومان است. در وقت جنگ از کردمحلہ صد و سی نفر مرد گیرند. و این قاعده میان ایشان نوبتی است. و هنگام جنگ همه فراری. دیگر کفش گیری است نزدیک کردمحلہ از صاحب هزار جریب یک مسجد، یک تکیه، ۳ دکان، ۲۵۰ خانوار. با آنکه خندقی در گرد اوست بیشتر اوقات تاختگاه تراکم، [است]. اهل آنجا صابون پز، حاصل ابریشم ۱۵۰ من.

دیہات دیگر آن بلوگ

النک چارده، الوار، بالا جاده، خرابه مسجد، باقر مسجد، چقر، میان درو، انکرم کریم آباد، لامی لنک، قلعه محمود، آزادمحلہ، الدوین، قلندر محلہ، بانہ امام، ہاشم آباد، رزوان محلہ، چالکی، حیدر آباد، مہتر کلا امین آباد، رزوان محلہ، قلندر عایش ۶۶، کلامون، شوربان توشن، مہتر کلا محلہ، یالو، قاسم آباد، زرباد محلہ، پیشین کلا، بساقتی، کرجی محلہ، ونکلان، شاہدہ، درود محلہ، سرکلا، خراب شہر، اسپوخیل، شموشک، نوچمن، سید محلہ، صدر آباد، کلا سنگیان، سدن، کلاجان قاضی، کلاجان قاجار، لسک، ورسان، پنج امام، الوفہ، سعد آباد، نودیجہ، تاش محلہ، انچراب، زکی محلہ، اوجاین کلا.

دیہات بلوگ انزان

مشکیہ، طلہر، لیوان، کهنہ کلباد، نو کنارہ، نوش تپہ، چوبا کنارہ، دشت کلا، و طنار کہ بیلاق است. کز، کردمحلہ، میانمحلہ، مسکر محلہ. ہمہ این دیہا ۲۱۵ خانوارند. اہالی رمہبان و ابریشم گر، مالیات ۷۷۰۰ تومان.

دیہات دیگر:

شاہ پسند، دلفرا، استون آباد، سرمحلہ، سرتاق، کلا فرا، سوتہ دہ، بنفش تپہ، کار کنارہ، باقر کنارہ، باغو.

دہات بلوگ کتول:

۶۶- رزوان محلہ یا باید رضوان محلہ باشد و یا رزوان محلہ و قلندر عایش ہم در فرہنگ جغرافیایی بہ صورت قلندر آیش ثبت شدہ است.

قیشلاقات قوچ کورنی، حاجی آباد، نودہ، خار کلا، گرد آباد، مزرعہ، پیچاک محلہ، برفتان، علامین، الارزین، ساور کلا، بیلاقات، طغر چال، دسیسہ، حولندر، غریب آباد، جہجا، کنو، مایان (گویند در قلعه مایان گنجی است). سیاہ مرکو (چمن خوب دارد. در تابستان گیاه دوائی از انجا جویند) ریک چشمہ، بالا جیلی، پائین جیلی، تاہر، نرسو، شوراب، الوستان. اہالی بلوگ در زمستان بہ بیابانہای آنجا آمدہ در کنار آبہا منزل کنند.

دیہات بلوگ فندرسک

تقی آباد، دار کلا، شفیع آباد، ماشو، نام تلو، خان بہ بن، سعد آباد، کلوکن، زرین گل، چنو، جوز چال، سلیمان، رامیان واطن، نرگس چال، محلہ قانکی، قشلاق، محلہ میر، پارسیان، تیل آباد.

دیہات بلوگ کوگ

قلہ قافہ، محلہ خباشک کہ پانزدہ^{۶۷} دہ دارد. دامنان، کاشی دار، پست چال، حسین آباد، نراب، کلا قانیہ، چمانی بالا، چمانی پائین، ترسہ، آہنگر محلہ، دوزین، دورچین، برنجوینی، کلاہ سری، فرنک. در بیشتر دیہات کوگسر و فندرسک طایفہ کوڈر ساکنند. این طایفہ شہر نشین و دہ نشین نباشند، بلکہ حالت صحرائشینان و بیابانیان دارند. بہرسو گردش ہمی کنند. کار آنها کارگری و عملگی و دشت بانی است. و در ہر جا در کنار دیہ فرود آیند چہ [بسا کہ] مردمان از آنان پیرہیزند کہ کیش درستی ندارند. خوراک آنان گوشت خوگ، کابینی و زن خواہی را رسمی و آئینی ندارند. در محاکمہ و دادوریہا سیم تنی را از خود میانجی سازند. و بہ تیراندازی و نخچیرگری نام بردارند. شکار ببر و پلنگ کنند. ہر جا از آنان بیشتر، از ترکمانان کمتر است.

دیہات بلوگ شاہکوه

وساور، رادکن، گنداب. حاجی آباد، نوچمن، رسول آباد، ساور

۶۷- در متن پنج دہ آمدہ است.

چال خانه، شاه کوه بالا، شاه کوه پائین، تشن. ازین دهات آنچه توان دید گفت گز است و کردمحل و چند دیهی دیگر که در کوهستان است.

برای آگاهی از تجارت استرآباد همین قدر بس که تماشای راه کنار جز و پروال نمایند، کجا که گمرک ایران است. چه هر متاعی از ایرانی و روسی را از آنجا گذرانند. و خانه نزدیک این گمرک کمپانی روسی ساخته بودند. در ۱۸۵۹ آتش به آن درافتاد. چون این خانه و سوختن آنرا مدخلیتی بسیار به تجارت بود، گفته می‌شود، این خانه محتوی به دومرتبه بود. در مرتبه بالا، عمال می‌نشستند و در مرتبه پائین، اجناس بود. حصاری چوبین باحمام داشت. در روی آن خانه بیدق تجارت روسیه بود که از برای اعلان به آشوراده بکار می‌آمد. تراکمه را این معنی پسند نیامدی چه ترسیدندی که مبادا هنگام تاخت و تاز ایشان اخبار شود و از روسیه امداد رسد. این کمپانی پس از ده سال در وقت احداث کمپانی کوکاریف و توانه تغییر یافت و مقصود کمپانی نو این بود که خانه‌های تجارتی خود را نزدیک استرآباد به جانب تراکمه از سنگ بسازند؛ حاکم استرآباد مانعت می‌کردند، هم، درین اثنا تغییر حاکم شد و گمرک را به کسی دیگر دادند و مالیات هزار و پانصد تومان آنرا به سه هزار تومان قبول نمود. در آن زمان آتش افتاده خانه و آنچه در آن خانه بود بسوخت. قریب پنجهزار تومان پنبه و پنجهزار تومان میوه‌های خشک بسوخت. و آنچه از سوختن بازماند همان صندوقهای در بسته بود و کالسکه [ای] که ایامپراطور فرانسه به پادشاه ایران به هدیه فرستاده بود. پس از آن روسیه به عوض آن خانه چند کپر از نی ساختند به این امید که شاید ایرانیان برای آنان جایی سازند. ایرانیان نیز به عوض آن به خانه‌های نئین آنها مالیات و خراج بستند. کمپانیان



مردان ترکمن

ناچار احمال و ائقال خود را به آشوراده نقل دادند. عامل آشوراده برای آنان انباری ساخت. پس از شش ماه ایرانیان در کناره گز انبارهای چوبی ساختند و خواستند به دویست و پنجاه تومان اجاره دهند کسی بدانجا نرفت. و تاکنون به همان حال باقی است. تجارت استرآباد منحصر است به چوب گردو و روغن کنجد که به حاجی ترخان برند و روغن کنجد هر پودی^{۶۹} به سه منات^{۷۰} فروخته شود. متاع روسیه در انجا آهن، ظروف مسین، چینی روسی، قلیان، دیک-جدنی و غیره. در هر سالی ده هزار تومان فروخته شود. ولسی در ایران چندان مرغوب نی. چه، انگیسیان موافق سلیقه و طبایع ایرانیان ساخته و ارزان تر دهند.

امضای تذکره‌های روسیه در مشهدسر و بارفروش است. وچندان دشوار نیست. تجارت تجار بادکوبه و روسیه به دستیاری ایرانیان است، چه از راه شاهرود برای کمی آذوقه نمی‌توانند رفت و ناچارند با ایرانیان بسازند و داد و ستد با تجار ایران نمایند. بزرگترین تجارت‌ها [با] کمپانی‌های روسی است^{۷۱}. آنچه به کنار گز برای تجارت آورده شود: پنجه، روناس، سبزی، مویز، طایفی، قیسی، آلو بخارا، مغز بادام، کاغذ بادام، خرما، پسته‌دامغان.

آنچه از تراکمه و دیگران خریده شود:

گندم، پوست روباه و دله^{۷۲}، پوست شغال و شنک.

۶۹- پوت یا پوط (Put) واحد پول قدیم روسیه است. برابر ۴۰ فونت و معادل ۱۶۳۸ کیلوگرم

دایرةالمعارف فارسی مصاحب

۷۰- پول رایج روسیه برابر صد کپک

فرهنگ معین

۷۱- برای اطلاع از وضع تجارت شاهرود با روسیه رجوع شود به سفرنامه ترکستان و ایران به کوش محمد گلبن، انتشارات سحر از صفحه ۲۲۷ به بعد
۷۲- دله... یستانداری است از راسته گوشتخواران، جزو تیره سوریان به قامت گربه دارای پاهای کوتاه و دم دراز و پوست نرم و به رنگ زرد یا قهوه‌ای... پوست دله را آستر جامه و دستکش سازند...

فرهنگ معین

آنچه از تراکمه در خلیج استرآباد خریده شود:

اشبل، اوزون‌برون، سریشم ماهی، ماهی سفید.

از جزیره چرکن نمک، نفت، نفت کل. از تمامی تراکمه: قالی، پلاس، خورجین و غیره نیز خریده می‌شود. امتعه شاهرودی با آهن معاوضه شود. و پست‌ترین اشیاء است. تراکمه را به سلف چیزی باید داد وقت معامله؛ سپتامبر، مارتماه، اپریل ماه است. مکاربان و چارپاداران آنجا بسیار دیندار و پاک‌دامنند. بار را به وزن گیرند و به وزن واپس دهند. بدون نوشته بار نبرند و نیاورند. در دکامبر ماه و نومبر ماه راه‌های آنجا برای زیاده‌تی برف بسته شود.

راه کنار گز به شاهرود

از جنوبی دبه گز راهی است که از بیشه و خارستان به دامنه کوه می‌پیوندد. از آنجا تا کوه‌ها یک فرسنگ است. پس راه کوهستان آغاز شده، چون به بلندی کوه برآیند، دریای خزر یکسر نمایان شود. رود اترک و گرگان نیک پدیدار است. چون از کوه سرایشب گردند سه ورس چمن‌زار و چشمه‌سار است. و پنج ورس جنگلستان. چون یک ورس به طرف چپ سرازیر آیند، به راه رادکان رسند. چون از کلابار فرود آیند، به شاهرود رسند. درین راه بیر و پلنگ و کبک بسیار است. در نیم فرسخی ده کنده و پس از نیم فرسخ دیگر رادکان است که دیهی است بسیار خوش وضع. ساکنین آن، دهقان و چایار-داران. مشتمل به: یک مسجد، یک تکیه، ۶۵ خانه. انگور و توت و گلابی و آلوچه بسیار [دارد]. کوه‌شمالی رادکان، مشکزار، جنوبی زرشک‌خوانی است، شرقی زرشک‌چال از گز تا رادکان پنج فرسنگ [است]. مناره رادکان در نزدیکی چشمه دامنه کوه است. بلندی آن ۳۰ ذرع، اطراف آن ۵۳ قدم، بالای در آن ۲۵ خطوط عریبه. دوم گنبد آن خطوط دیگر هست، گویند به زبان پهلوی است. درطرف

۷۳ و ۷۴- متن: او

چپ مناره چمن ساور است، که چراگاه است. خاقان مغفور^{۷۵} در سفر خراسان در آن چمن فرود آمد.

در دو ورسی آن چمن جهان نماست. از آنجا راهی است به استرآباد راهی دیگر نیز هست از میان کوه‌ها که صندوق‌شکن گویند. و همیشه ترسناک است. در طرف چپ چمن ساور شمشیر بر است. از آنجا راهی است به چهارده. پس، به بالا شاهکوه رسند. و اینجا منزلگاه^{۷۶} است ۱۵۰ خانه، یک مسجد، یک تکیه. اهالی آنجا دهقان و گله‌بان گوسفند و پشمینه در آنجا فراوان است. از رادکان تا اینجا ۶ فرسخ. و از چمن ساور ۴ فرسخ. در سه ورستی به بالا شاهکوه نرسیده به پائین شاهکوه رسند. که تا چمن ساور دو فرسنگ و نیم است. آنجا نیز منزلگاه است. اهالی آنجا چاپارداران اند. چون پنج ورس دیگر گذرند به کوه چالچیان رسند که بالای آن چند درخت است. درین کوه‌ها بیر و پلنگ و گوسفند کوهی و کبک بسیار است. چون دو فرسخ از آنجا گذرند به کلارباط رسند. دیه تاش در طرف چپ راه به سه ورستی است و منزلگاه ۲۲ خانه. اهالی آنجا دهاقین و چاپارداران، آب و هوایش سازگار. کوه جنوبی تاش، کوه کوشان نام است. و معدن زغال سنگ است. معدن بیشتر در کوه سرخاله است. و اینجا سرحد استرآباد با شاهرود و بسطام است. از پائین شاهکوه تا تاش ۴ فرسخ، از بالا شاهکوه ۳ فرسخ. از بارکلا ۹ فرسخ. از چالچیان ۲ فرسخ، از استرآباد یک [فرسخ]. از تاش راهی به کاروانسرای تاجر است. در طرف چپ راه، کاروانسرای شاه عباس بزرگ منزلگاه است، در طرف چپ آن ۷۸ آب گرم و دو مناره ایست خرابه که برای دفع ترکمان ساخته بوده‌اند.

گویند یکی را شاپور ذوالاکتاف ساخته که رو بروی شهر بسطام

۷۵- منظور فتحعلی شاه است

۷۶- منزل = منزلگاه: جای فرود آمدن در سفر، هر جا، مافت بین دو توقفگاه مسافران در قدیم هر منزل را شش فرسنگ گرفتند.

۷۷- در متن چاپچیان و چالچیان هر دو آمده است ولی ضبط درست آن چالچیان است که در کتاب جغرافیای فصل ایران تالیف سعید کیهان ثبت شده است.

۷۸- متن: او

در روی تپه است. شهر بسطام را گویند هوشنگ پیشدادیان ساخته، در آنجا حکیمی بایزید بسطامی نام مدفون است. و اگرچه حاکم نشین است، ولی شهر بزرگ، شاهرود است. فاصله آنها ۶ ورست از تاش تا شاهرود ۶ فرسخ، از رباط تاجر ۵ فرسخ، از کناره گز ۱۹ فرسخ [است].

[ولایات شاهرود]

ولادت شاهرود و بسطام محدود است از شرق به ده میامی و از غرب به تاش و از جنوب و شمال به دامغان. شهر شاهرود در زمین مسطح واقع است ارتفاع آن از کناره دریای خزر ۳۴۱۴ فوت است. [دارای] ۶ محله، ۵۷۰ خانه، ۵ مسجد، ۴ تکیه، ۵ حمام، ۱۷۰ دکان، ۵ کاروانسرا [است که] بهترین آنها کاروانسرای حاجی ابوطالب، حاجی محمد تقی است. هوایش صافی، آبش از چشمه و مشهور به تجارت گاه. مالیاتش ۱۴۰۰، از آنجا تا خراسان و طهران هر دو ۱۲ فرسخ^{۷۹}.

راهی که از شاهرود به کناره گز است، از میانه چمن شمشیر بر می‌رود به کوه‌های جلالی و دامغان. از شاهرود تا ده ملا که سرحد دامغان است ۴ فرسخ. از آنجا تا به دامغان ۶ فرسخ. ده ملا مشهور است به باغات. و چاپارخانه [ای] آنجاست. ۱۰۰ خانوار است. در دو فرسخی آن در طرف راست، راه نعیم آباد است و در یک فرسخ و نیمی آن مهماندوست. که نادرشاه افشار در نزدیکی آن^{۸۰} در ۱۷۲۹ افغانه را شکست فاحش داد. در یک فرسخی آن^{۸۱} در سمت کوه‌ها ده تک است. که چون قلعه ایست مشتمل به بروج و منزلگاه. از شاهرود تا اینجا ۹ فرسخ. راه چپ تک می‌رود به چمن کوه، در سه ورستی تک معدن گوگرد است. چون در آن بیابان حرکت کنند صدای پابدان آید که بر روی معدن آهن بود. دهاقین آنجا گویند در قدیم راهی ازین زیر زمین از خزر به خلیج فارس می‌پیوست.

۷۹- محاسبه درست نیست

۸۰، ۸۱- متن: او